

## زنده باد مبارزه در سنگر اعتصاب!





سرمقاله سوسیالیست:

## اردیبهشت 89: شوق یک خیز بلند

آزاد رخشان

چیزی به یک ساله شدن مبارزات مستمر آزادی خواهانه مردم ایران باقی نمانده است و این در حالی است که در آستانه این یک سالگی در اردیبهشت ماه امسال، دو رخداد عظیم، فصل جدیدی را در مبارزات جنبش توده ای و آزادی خواهانه جاری گشوده است و تغییرات کیفی مهمی را قابل ملاحظه نموده است: برگزاری مراسم های اول ماه مه و اعتصاب سراسری مردم کردستان.

همان گونه که پیش بینی می گردید، بورژوازی وامانده در اپوزسیون، علی رغم مخاطراتی که منافع طبقاتی اش را به جد تهدید می نمود، پای میز قمار روز جهانی کارگر نشست و حتی پیش از برگزاری مراسم های روز جهانی کارگر در شهرها و اقصی نقاط کشور، این دست را به حریف - جنبش پیشرو طبقه کارگر ایران - واگذار نمود.

در ادامه روندی که از اول ماه مه سال ۸۸ در جنبش کارگری ایران با برگزاری مراسم پارک لاله و صدور قطعنامه ۱۵ ماده ای آغاز گشته بود، فعالین پیشرو جنبش با شمّ طبقاتی خود به درستی دریافتند که باید از این فرصت برای به میدان کشاندن صف مستقل و طبقاتی کارگران حداکثر استفاده و بهره را ببرند و مطالبات و خواسته های کارگران و زحمتکشان را در متن خیابان ها و به طرق اعتراضی مختلف فریاد بزنند و دیگر خواسته های مترقی و آزادی خواهانه مردم را در پیوند با شعار ها، مطالبات و مبارزات هر روزه کارگران، در این روز ویژه برجسته نمایند، در حالی که طیف گسترده ای از بخش های مختلف بورژوازی نیز، فرصت طلبانه، حتی پیش از برخی نیروهای چپ، به پیشواز اول ماه مه آمده بودند، در باب فقر و فلاکت کارگران فغان بر آورده و از مطالبات و خواسته های کارگران و مزدبگیران سخن می گفتند.

اما آن چه که منشأ تمایز و درخشان بودن روز جهانی کارگر سال ۸۹ گردید، اقدام متناسب و دایهانه بخشی از پیشروترین نیروهای جنبش طبقه کارگر بود که با درک صحیح و به موقع خود از توازن قوا و شرایط عینی جنبش آزادی خواهانه جاری و جنبش کارگری، صرفاً به قطعنامه منتشر شده از سوی تشکل های کارگری بسنده ننمودند و اقدام به ایجاد شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر کردند. به طوری که این شورا، طی دو بیانیه خود، ضمن تحلیل دقیق و رادیکالی که از شرایط مشخص پیش رو ارائه نمود و اعلام کرد که "بدون گره خوردن مطالبات اقتصادی ما از طریق قدرت طبقاتی و متشکل ما، با خواسته های آزادیخواهانه و دموکراتیک، اعتراضات ما تنها و تنها تبدیل به ابزاری برای به قدرت رسیدن گروه و جناحی دیگر از جناح های سرمایه داری خواهد بود." شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر به درستی این نکته را در بیانیه های خود متذکر گردیدند که "درس هایی که طبقه کارگر با خون خود به یادگار گذاشته است، یگانه راه نجات جامعه را به ما نشان می دهد. اعتراضات مردمی علیه سرکوب، نابرابری، فقر و ستمگری باید به قدرت گیری خود مردم منتهی شود و تنها با ایجاد تشکل های مستقل طبقاتی است که حاصل رنج ها و مبارزات مردمی منجر به قدرت گیری جناحی دیگر با رنگ و لعابی دیگر از سرمایه داری نمی شود.

تنها ضامن ایجاد و تثبیت دموکراسی و آزادی، قدرت و عرض اندام تشکل های مستقل در اصناف و اقشار مختلف است، قدرتی سراسری، متحدانه و سیلاب وار که هرگونه دست اندازی و تجاوز به مطالبات مردمی را پاسخی درخور دهد."

حضور به موقع و فعال شورای برگزاری مراسم اول ماه مه در سطح رسانه های مختلف چنان تعیین کننده بود که حتی رسانه های بورژوازی و به ویژه رسانه های رسمی جنبش سبز و رفرمیست ها را وادار کرد که سر خم نمایند، تا جایی که بیانیه های شورا علی رغم سانسوری که در پوشش تمام بندهای آن صورت گرفته بود در رسانه های لیبرال رفرمیست ها (برای نمونه در سایت جرس) منعکس گردید. بدین ترتیب با وجود سرکوب شدید و فضای فوق امنیتی که بر خیابان ها و اماکن عمومی در شهرهای مختلف کوچک و بزرگ حاکم گردیده بود، با ابتکار عمل عموم کارگران، فعالین کارگری و مردم آزادی خواه مراسم های متعددی در این روز برگزار گردید و چنین بود که صف مستقل و طبقاتی کارگران پای به میدان مبارزه نهاد تا فاز جدیدی از مبارزات به رهبری طبقه کارگری که می رزمد و برای هرچه متشکل تر شدن آغاز گردد.

هنوز اندک زمانی از پیروزمندی طبقه کارگر در اول ماه مه نگذشته بود که رژیم سرمایه داری اسلامی، بار دیگر دندان نشان داد و با اعدام ناگهانی و وحشیانه ۵ تن از مبارزین سیاسی که چونان گروگان در چنگال های حکومت اسیر بودند، داعی بر دل همه مبارزین و مردم آزادی خواه و به ویژه مردم زحمتکش، آگاه و همیشه رزمنده کردستان نهاد و اراده همگان را برای ایستادن در برابر این بربریت سازمان یافته و جنایت های مکرر تقویت نمود. این اولین بار نبود که حکومت سرمایه داری اسلامی دست خود را به خون عزیز ترین جوانان این مملکت آغشته می کرد؛ اکنون سی سال است که حکومت ترور و وحشت به درازا کشیده شده و با این همه تنگنا، تیره روزی، فقر، سرکوب و خونریزی، تنها دلیل دیرپاییدن استبداد و خفقان همین شیوه دیرآشنای کشتار بی دفاع ترین مردم مبارز به ویژه در زندان ها بوده است. در چنین موقعیتی، نیروها و بخش های مختلف بورژوازی در اپوزسیون، و لیبرال رفرمیست ها از دارودسته های مختلف، بی شرمانه در قبال این جنایت وحشیانه سکوت کردند، ماهیت شبه فاشیستی خود را آشکار کردند و به بهترین نحو نشان دادند که تفاوت ماهوی جدی با بخش دیگر بورژوازی ایران در پوزسیون و قدرت ندارند و چنان که طی این سال همواره و گام به گام در کنار دیگر بخش های رژیم به جنایت علیه مردم دامن زده اند، این بار نیز که سودای بازگشت به قدرت در سر دارند، حتی نمی توانند ژست انسان دوستی بگیرند و با وقاحتی علنی و با ادبیات حکومتی، مبارزین سیاسی را تروریست می خوانند و به این بهانه از زیر بار دفاع از آنان شانه خالی می کنند.

اگرچه ابدای تعجب نیست و بورژوازی نوکیسه و لیبرالیسم بی اخلاق ایرانی همواره بی همه چیز بودن خود را بارها و به کرات به رخ همگان کشیده، اما این بار و در متن جنبشی آزادی خواهانه که در رگ و پی جامعه جاریست، هرزگی و فرصت طلبی بورژوازی بیش از پیش آشکار گردید. در همین حال پیشروترین نیروهای سیاسی و اجتماعی و عموم مردم مبارز به ویژه در کردستان، که همواره سنگر و سمبل آزادی خواهی در سی سال گذشته بوده است، از فراخوانی برای اعتصاب سراسری در شهرهای مختلف کردستان حمایت نمودند، خشم متحدانه خود را به حکومت یاد آور گردیدند و نشان دادند که اتحاد مردم و همه نیروهای پیشرو به پیشتازی سوسیالیست

شعری از برتولت برشت  
شعری از برتولت برشت

پسرم می پرسد

چرا باید ریاضی بخوانم؟

دلم می خواهد بگویم لازم نیست

بی خواندن هم خواهی دانست دو تکه نان

بیش از یک تکه است .

پسرم می پرسد :

چرا باید فرانسه بخوانم؟

دلم می خواهد بگوید :

امپراطوری شان از هم خواهد پاشید

و همچنان که با دست هایت ، شکمت را بمالی

خواهند فهمید که گرسنه ای .

پسرم می پرسد :

چرا باید تاریخ بخوانم؟

دلم می خواهد بگویم :

تنها بیاموز به هنگام ، سرت را بدزدی

تا شاید جان به در بری .

آه اما آنچه می گویم این هاست :

ریاضی بخوان ، فرانسه بیاموز و تاریخ را از بر

کن .

لاجرم به پیروزی منتهی می شود (چنان که تجربه اعتصاب سراسری و موفقیت مطلق آن نشان داد) و برای شکستن فضای ارباب و سرکوب و برای مبارزه علیه همه مظاهر ارتجاع، تا چه حد ضرورت دارد که همه نیروهای پیشرو و مترقی، و به ویژه زحمتکشان و کارگران جامعه، دست در دست دانشجویان، زنان و معلمان، مبارزه متشکل را در دستور کار خود قرار دهند و اعتراضات و مبارزات خود را به هر شکل ممکن سازمان دهند.

اعتصاب سراسری، یکی از اهرم های فشار فوق العاده قدرتمند در دست مردم است. اعتصاب سراسری کردستان ضرورت، عملی بودن و کارآمد بودن چنین ابزاری را به ویژه در شرایط کنونی برای مبارزات به هم پیوسته جنبش آزادی خواهی و برابری جویی یادآور گردید و پیروزمندی آن روح تازه ای را در کالبد مبارزات متحد زحمتکشان، کارگران و همه مردم آزادی خواه دمید.

اردیبهشت ۸۹، مقدمه تعیین کننده ای بود بر محو سیطره ایدئولوژیک و استراتژیک بورژوازی ایران و گفتمان لیبرالی در جنبش آزادی خواهی جاری. دلایل متعددی وجود دارد که نشان می دهد رشد جنبش سوسیالیستی تا چه حد ضروری و محتمل است. چه در بُعد داخلی و چه در بُعد بین المللی شرایط عینی به غایت فراهم است و کاپیتالیسم رو به زوال، تنها سوار بر بی باوری و ناامیدی توده های تحت ستم و استثمار حیات نکبت بار خود را تمدید می کند. بحران اقتصادی حاد در اقصی نقاط جهان، فقدان مشروعیت ایدئولوژیک و تزلزل سیاسی دولت های سرمایه داری و شکست سیاست های امپریالیستی، همراه با امواج مختلف اعتراضات علیه کاپیتالیسم در عرصه های مختلف، و نیز بروز نمونه های اخیر چون یونان، تایلند، ایران و... همه و همه نشان گر ضرورت بازسازماندهی و جهت دهی جنبش های اجتماعی با سویه ضد سرمایه داری و تقویت رهبری طبقه کارگر جهانی است.

سال ۸۹ نیز بدون شک سال حضور متشکل طبقه کارگر ایران در میدان مبارزه همه جانبه علیه سرمایه داری اسلامی و تمام مظاهر فاشیسم زاییده آن خواهد بود. برگزاری مراسم اول ماه و سپس اعتصاب سراسری مردم کردستان، از یک سو نیروی اصلی تحول و تغییرات بنیادین سیاسی و اجتماعی را به جنبش آزادی خواهانه جاری یادآور گردید و از سوی دیگر امید به مبارزه متشکل و شوق خیز برداشتن به سوی پیروزی را مشتعل کرد. اردیبهشت ۸۹ مقطع مهمی از مبارزات است که باید در قدم های آتی مدام سر برگرداند و به آن نگریست...



راه دهایی ماست...  
سوسیالیسم امر ماست.

در خیابان های شهرهای بزرگ و کوچک رخ داده و شکافی عظیم و غیر قابل جبران را در هیمنه قدرت رژیم سرکوبگر اسلامی ایجاد کرده است و از همین رو با گذشت اندک زمانی، روند تغییر شعارها و خواست های مردم به سمت رادیکالیزه شدن قابل مشاهده بود.

اگرچه برجسته ترین مطالبات این جنبش در ماه های نخستین، علیه دیکتاتوری موجود و برای احقاق آزادی های سیاسی و اجتماعی به نظر می رسید، اما عمق گرفتن مطالبات از یک سو و عدم تبعیت کلیت جنبش (بدون فروکاستن به عناصر و اجزای داخل آن)، از رهبران خودخوانده داخل و خارج از کشور نشان داد که این جنبش مراحل پیشروی را با سرعتی غیر منتظره پیموده و دیگر تنها در چارچوب های تنگ برخی خواسته ها که از سوی رفرمیست ها دیکته می شود نمی گنجد و در برخی مقاطع حتی خشم لیبرال رفرمیست ها را هم برانگیخته است.

اما آن چه در آستانه یک سالگی جنبش آزادی خواهانه مردم جا دارد بر آن تاکید نماییم، عقب نشینی روزانه رفرمیست ها و رهبران خودخوانده اصلاح طلب در داخل و خارج و عملاً جا ماندن آن ها از مردمی است که طی ماه های گذشته بارها پشت آن سنگر گرفته بودند.

اکنون این وادادگی به صورت تمام عیار با بیانیه اخیر آقایان موسوی و کروی بر همگان عیان شده و موجی از خشم و انزجار را از حتی از سوی کسانی که هنوز اندک توهمی نسبت به ایشان و جریانات رفرمیست حامی شان داشته اند، برانگیخته است.

اعتراف ناپیگیر بودن رفرمیست ها و بیان عجز و ناتوانی شان از طریق رسانه های خود و به زبان خودشان، و این که در شرایط پیچیده اقتصادی و سیاسی کنونی چه در بُعد داخلی و چه بین المللی عملاً خود را به عنوان جزئی از نظام، پاسدار و هوادار کلیت نظام اعلام نمودند، در ادامه آن چه که در اول ماه مه امسال رخ داد و قوی شدن زمینه های حضور جدی طبقه کارگر برای تاثیر گذاری بر معادلات سیاسی جاری، همگی حاکی از مختصات جدیدی برای ادامه مبارزات علیه سرمایه داری اسلامی است.

امروز دیگر هیچ اراده ای نمی تواند این واقعیت را از چشم آحاد مردمان پنهان بدارد که هیچ آزادی و حقوق دموکراتیکی محقق نمی شود یا دوام نمی آورد، مگر این که حضور طبقه کارگر متشکل و سازمان یافته، آن را تضمین نماید و این حقیقتی است که فراتر از بیانیه ها و شعارهای پیشروان سوسیالیست در حرکت است و حتی نیروهای راست را به زانو در می آورد.

آن چنان که لیبرال رفرمیست ها در آستانه روز جهانی کارگر دریافتند که جنبشی که خود بارها عامدانه و نه از سر اشتباه در تحلیل، آن را “جنبش طبقه” متوسط خطاب کرده بودند، عملاً به هیچ وجه قادر نیست بیش از این اهرم فشار ایشان بر پوزسیون رژیم باشد و حلقه مفقوده ای برای تحمیل خواسته های آزادی خواهانه و پیگیری مطالبات واقعی اکثریت عظیم به فغان آمده وجود دارد و آن طبقه کارگر است!

و از این رو عمیقاً در تلاشند که در لایه هایی پنهانی تر با نفوذ در صفوف کارگران و اعمال کنترل بر مبارزات و تحرکات جنبش کارگری، این جنبش را نیز مستمسک سیاست های خود در جهت احقاق منافع خود قرار دهند.

## بیانیه مشترک ۴ سازمان و گروه دانشجویی و جوانان در آستانه یک سالگی جنبش آزادی خواهانه مردم ایران

# یک سال در خون و خیابان!

سالی که گذشت لکه ننگ دیگری بر تاریخ سیاه و خونین رژیم سرمایه داری اسلامی بود که از اولین روزهای به قدرت رسیدن خود پس از انقلاب ناتمام ۵۷، به زور چماق و دشنه مردم را به خفقان کشید و با قتل عام مخالفان و مبارزان و بهره بردن از جنگ تحمیل شده بر مردم، حکومت خود را تثبیت نمود و در سال پشت سر، چندین برگ خونین دیگر بر تاریخ تبهکاری های خویش افزود.

کشتار مردم آزادی خواه در خیابان ها، افزایش دهشتناک اعدام ها، چه زندانیان سیاسی عادی و چه فعالین سیاسی در اسارت، دستگیری و بازداشت هزاران تن از مردم خواستار بدیهی ترین حقوق انسانی و آزادی های سیاسی - اجتماعی، شکنجه، تجاوز و کشتار زندانیان که با وقایع وحشتناکی چون کهریزک تکمیل گردید، اخراج و محرومیت از تحصیل صدها تن از دانشجویان مبارز، فشارهای بی سابقه و گروگان گرفتن بسیاری از فعالین جنبش های اجتماعی، فعالین کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان، فعالین حقوق بشر فعالین حقوق کودک و... سرکوب گسترده اجتماعی برای ایجاد جو رعب و وحشت عمومی که اخیراً با طرح هایی برای مبارزه با منکرات و ارتقاء عفت!!! و امنیت اجتماعی تداوم یافته و خیابان هایی میلیتاریزه، که همه گوشه و کنار و زوایایش، بوی خون و مبارزه می دهد...

یک سال پیش در چنین زمانی به ندرت افرادی گمان می بردند که برگزاری انتخابات رسوا در چارچوب های رژیم سرمایه داری اسلامی، انتخاباتی که محل رقابت و سهم خواهی دو جناح اصلی حاکمیت، یکی به رهبری جناح ایدئولوژیک بورژوازی مالی-نظامی (سپاه) و دیگری به سرکردگی رفرمیست ها در یک جبهه واحد بود، بتواند منجر به چنین انفجاری گردد.

همان گونه که از ابتدای خیزش توده ای مردم مواضع خود را اعلام نمودیم، اصلاح طلبان، با ابزار انتخابات هدف برقراری توازن و تعادل و نوعی دموکراتیزاسیون درون حاکمیتی را دنبال می نمودند تا بتوانند نقش پر رنگ تری در پیشبرد پروژه های کلان رژیم، در ابعاد داخلی، منطقه ای و بین المللی داشته باشند و این نهایتاً به جدال میان این دو جناح بدل گردید.

در همان روزهای نخست اعلام نمودیم، و مردم نیز به فراست این واقعیت را دریافتند انتخاباتی که در آن سرنوشت مردم رقم زده نمی شود و تنها بالانس قدرت را برقرار می سازد و آرایش جدیدی را در سهم بری بخش های مختلف حاکمیت ایجاد می نماید، امر مردم نیست.

امر توده مردم، مجموعه مبارزات، اعتراضات و مقاومت هایی است که به بهانه بروز تقلب در انتخابات اخیر و بر سر کار آمدن دولت کودتا،

با توجه به شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی، تنگنای فزاینده و شرایط دشوار معیشتی، میلیتاریزه شدن عرصه های مختلف زندگی اجتماعی، و خشم و نفرتی که حوادث یک سال گذشته نیز آن را تشدید و تعمیق نموده است، امکان هرگونه سازش، تسلیم و مماشات را از سوی توده مردم به جان آمده منتفی می سازد و با آن چه که در روز جهانی کارگر به وقوع پیوست، عملاً راه های متفاوتی از آن چه لیبرال رفرمیست ها مذبوحانه سعی در حقنه کردن آن به مردم دارند، پیش روی چشمان باز مردم و به ویژه کارگران، زحمتکشان و اقشار تحت ستم گشوده است.

اکنون تمام تلاش نیروهای چپ و پیشروان سوسیالیست در جنبش های مختلف باید معطوف به این امر مهم باشد که ضمن افشای روزانه جریانات راست و رفرمیست، طبقه کارگر با تشکل های مستقل و طبقاتی اش عرصه گردان مبارزات ترقی خواهانه مردم گردد.

باید این حقیقت به بهترین نحو روشن گردد که علیه اعدام ها، سرکوب ها، زندان ها، بی حقوقی های بی حد و حصر و فقر و فلاکتی که به آن نام زندگی داده شده است، بدون دخالت گری مستقیم طبقه کارگر متشکل و آگاه نمی توان ایستاد.

یک استراتژی ناب سوسیالیستی تنها در پرتو درک این واقعیت می تواند صف مستقل طبقاتی را در جنبش های اجتماعی مختلف ایجاد نماید و رفرمیست های نا پیگیر و ریاکار را برای همیشه به جایگاه اصلی خود در پوزسیون برگرداند.

**زنده باد مبارزات، اتحاد و مقاومت توده های مردم!**

**گسترده باد اعتراضات و اعتصابات مردمی به رهبری**

**طبقه کارگر و متحدین آن!**

دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های ایران

اتحاد دانشجویان ضد فاشیست ایران

گروه گفتمان چپ

نشریه اعتصاب

**یاد بگیر. ساده ترین چیز ها را !**

**برای آنان که به خواهند یاد بگیرند**

**هرگز دیر نیست.**

**الفا را یاد بگیر ! کافی نیست : اما**

**آن را یاد بگیر ! مگذار دل سردت کنند !**

**دست به کار شو ! تو همه چیز را باید بدانی.**

**تو باید رهبری را به دست گیری.**

**ای آن که در تبعیدی . یاد بگیر !**

**ای آن که در زندانی . یاد گیر !**

**ای زنی که در خانه نشسته یی . یاد بگیر !**

**ای انسان شصت ساله . یاد بگیر !**

**تو باید رهبری را به دست گیری.**

**ای آن که بی خانمانی . در پی درس و مدرسه باش !**

**ای آن که از سرما می لرزی . چیزی بیاموز !**

**ای آن که گرسنه گی می کشی . کتابی به دست گیر !**

**این خود سلاخی ست.**

**تو باید رهبری را به دست گیری.**

**ای دوست . از پرسیدن شرم مکن !**

**مگذار که با زور . پذیرنده ات کنند.**

**خود به دنبال اش بگرد !**

**آن چه را که خود نیاموخته یی**

**انگار کن که نمی دانی.**

**صورت حساب ات را خودت جمع بزن !**

**این تویی که باید به پردازی اش.**

**روی هر رقمی انگشت بگذار**

**و به پرس : این . برای چیست ؟**

**تو باید رهبری را به دست گیری ...**

**“برتولت برشت”**

## اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری اقبی نوین در دانشگاه و وظایف فعالین سوسیالیست

میثم مردوخ

با نیم نگاهی به آنچه در سال ۸۸ که به دنبال اعتراضات توده‌ای مردم بعد از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری به وقوع پیوست، روند رادیکالیزه شدن این مبارزات در هر گام پیشروی و البته بدون رهبری منسجم و سوسیالیستی به عین قابل مشاهده بود. اگرچه جریان‌های راست و لیبرال (با تمام جناح‌های رنگارنگش) در داخل و خارج و با کمک رسانه‌های بورژوازی جهانی تلاش بی وقفه و البته ناکام برای کنترل این مبارزات و محصور کردن آن در چهارچوب تنگ سیاست لیبرالی خود و قانون اساسی رژیم را با جدیت دنبال کردند، اما این روند رادیکالیزم مبارزات توده‌های به جان آمده و ستم کش ایران و البته بخش قابل توجه آن را که دانشجویان و جوانان تشکیل داده بودند، روند پیشروی سریع و قابل پیش بینی در پس زدن جناح اصلاح طلب رژیم را طی کرد و به نقطه‌ای رسیدند که دیگر نه تنها رژیم‌ها سرمایه داری اسلامی، بلکه جناح رانده شده از قدرت هم تاب تحمل و دیدن این واقعیت را نداشتند. همه با یک ائتلاف غیر رسمی و البته عملی از هیچ کوششی برای سرکوب و اخته کردن این مبارزات آزادی خواهانه کوتاهی نکردند. از سرکوب، کشتار و اعدام گرفته تا به کار بردن سیاست فریب و سترون سازی توده‌ها (از سوی جناح موسوم به موج سبز به رهبری موسوی و کروبی و خاتمی) هر چه در چنته داشتند در گرو سرکوب و کنترل این مبارزات گذاشتند. اما آن چه مهم و مورد توجه است، نه تنها توده‌های آزادی خواه و مبارز مرعوب این سیاست نشدند و نه تنها فریب دنباله روی از هیچ جناح بورژوازی را نخوردند بلکه آن چه در جریان است پیشروی مبارزات نوید بخش و قابل اتکا برای توده‌های زحمتکش خواهد بود.

روندی را که این مبارزات طی کرد نقطه اوج رادیکالیزم خود را در اول ماه مه روز جهانی کارگر به همه نشان داد. اگرچه اعتراضات توده‌ای با تظاهرات خیابانی شروع و با گذشت زمان از آن کاسته شد، اما مردم معترض و آزادی خواه با درک درستی از اینکه این مبارزات تنها با تغییر و کاربست راهکارها و سبک کار نوینی برای احقاق حقوق لگد مال شده خود میتوانند پیشروی و پیروزی آن را تضمین نمایند، از این رو در سیر پیشروی این مبارزات، کارگران و مردم به جان آمده روز جهانی کارگر را به روز مبارزه علیه نظام سرمایه داری حاکم، بی حقوقی‌ها، استبداد و ناعدالتی تبدیل کردند. روز جهانی کارگر نقطه عطفی بود که مبارزات طبقه کارگر و مردم آزادی خواهانه در سه دهه اخیر و مشخصاً سیر صعودی اعتراضات یک ساله اخیر را طی کرده بودند و بایستی در وضعیت کنونی و در روز جهانی کارگر، که نماد اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان علیه نظم کاپیتالیسم است، توازن قوا را با اتکا به نیروی تعیین کننده طبقه کارگر به نفع توده‌ها تغییر دهند. آن چه طی این پروسه مبارزاتی حلقه مفقوده آن یعنی جنبش متشکل کارگری را با خود همراه نداشت، در روز جهانی کارگر پیوستگی این مبارزات رهایی بخش به رهبری جنبش کارگری را در برابر کل جامعه قرار داد.

روز جهانی کارگر در ایران اگرچه از سوی جناح‌های مختلف بورژوازی، از سران رژیم سرمایه گرفته تا رهبران موج سبز و لیبرال‌های خارج کشور همه و همه از کارگر و حقوق آنها دهان گشودن و فریبندگی و ناکارآمدی خود را بیش از همیشه عیان ساختند، اما با ابتکار عمل و زحمات قابل تحسین رهبران و فعالین کارگری سوسیالیست و جریان‌های چپ و سوسیالیستی در داخل و خارج، جنبش کارگری نه تنها به زنده و ابزار هیچ کدام از جناح‌های بورژوازی تبدیل نشد، بلکه به عین هر آن چه در توان داشتند نیروی مستقل و رادیکال و طبقاتی خود را نیرومندتر وارد عرصه مبارزات سیاسی کرد. ولی تنها چیزی که مهم و قابل توجه بود این است که رمز اینکه کلیه جناح‌های بورژوازی و حتی سران حاکمیت سرمایه هم تلاش می‌کردند سخنی برای کارگران داشته باشند؟! ریشه در قدرت مندی طبقه کارگر در تغییر و تحولات اجتماعی دارد. واقعیت این است که با تجربه تاریخی و آن نیرویی تعیین کننده‌ای که سرنوشت هر جامعه طبقاتی را به خود گره زده است طبقه کارگر متشکل و سازمانیافته بوده و خواهد بود. بحران عمیق اقتصادی و سیاسی که سراپا این نظم کهن سرمایه داری اسلامی ایران را در بر گرفته، عملاً روند رو به رشد اعتراضات کارگری را به همراه داشته و در روند پیشروی آن جامعه را ناگزیر به تغییراتی خواهد کرد. این وزن و موقعیت و توانمندی طبقه کارگر است که این جانیان انسان، سیستم و جناح‌های مختلف بورژوازی ضد کارگری را وا داشته تا هر آن چه در توان دارند این جنبش را کنترل و سترون سازند.

روز جهانی کارگر در ایران علی‌رغم حضور وسیع و گسترده نیروهای امنیتی و چماق به دستان سرمایه و با وجود تلاشهایی از سوی رسانه‌های بورژوازی غرب نظیر صدای آمریکا و رادیو فردا که سعی در به هم زدن و تحریف ساعت برگزاری مراسم داشتند، در تهران و تعدادی از شهرهای ایران با حضور کارگران، فعالین پیشرو کارگری، دانشجویی و زنان و توده‌ای مردم آزادی خواه این روز را گرمی داشتند و به جناح‌های راست و ارتجاعی سرمایه نشان دادن که جنبش کارگری ایران نه تنها به نیروی ذخیره آن‌ها تبدیل نخواهد شد بلکه هر چه در توان دارند برای پیشروی و شکل یابی طبقاتی و توده‌ای کارگران گام برخواهند داشت.

و اما آن چه قابل توجه و مورد بحث ما خواهد بود، حضور دانشجویان و فعالین سوسیالیست آن و تلاش آن‌ها برای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر بود. جنبش دانشجویی که در نیم قرن اخیر یکی از جنبش‌های پیشتاز و رادیکال اجتماعی بوده است اکنون و بعد از طی کردن فراز و نشیب‌های فراوانی وارد دوره مهمی از مبارزات اجتماعی در فضای سیاسی ایران شده است. گرایش چپ و سوسیالیستی جنبش دانشجویی در این مقطع از مبارزه سیاسی، خود از یک طرف نتیجه برآمد مبارزات طبقاتی و پیشروی جنبش کارگری و از طرف دیگر نتیجه بن بست استراتژیک دفتر تحکیم وحدت و جریان‌های رفراندوم طلب سکولار بوده است.

شرکت در برگزاری مراسم و اکتیوین‌های روز جهانی کارگر هم دنباله این سیر پیشروی جنبش رادیکال دانشجویی بوده است. بنا به گزارشی که از سوی شورای برگزاری روز جهانی کارگر منتشر شد در چند دانشگاه، دانشجویان به مناسبت روز جهانی کارگر دست به تجمع‌های اعتراضی زدند. از جمله در دانشگاه‌های تهران، بروجرد، مشهد، کرمان، آزاد تهران، علم و صنعت و شهرکرد.

این که دانشجویان در دانشگاه با فقدان هر گونه آزادی روبرو هستند و مدام از سوی چماق به دستان سرمایه سرکوب می شوند و اعتراض به این مناسبات فوراً و بی درنگ با برخورد شدید مامورین امنیتی و حراست روبرو خواهند شد. به معنای واقعی استبداد و اختناق سیاسی ریشه عینی در نظام سرمایه داری اسلامی ایران دارد و بر متن چنین وضعیتی خواهد بود که دانشجویان سراغ افق و استراتژی را خواهند گرفت که کسب مطالبات و خواست های آزادیخواهانه شان قابل حصول باشد.



جنبش دانشجویی و مشخصاً بخش چپ و سوسیالیستی آن به مثابه جریان سیاسی و پیشرو در جامعه سرمایه داری اسلامی و اختناق زده تنها با ارجاع به جامعه و پیگیری مطالبات دمکراتیک و آزادیخواهانه به رادیکالترین شکل ممکن نمایندگی و در تحقق آن گام بردارد، امر ضروری و عاجل در برداشتن هر گام آن خواهد بود. در عین حال رادیکال ترین و عمیق ترین مطالبات دمکراتیک جامعه ایران در شرایط کنونی در حیطه خواسته های جنبشهای اجتماعی مختلف بروز و ظهور یافته است.

بنابراین بخش چپ و سوسیالیستی جنبش دانشجویی در مقابل انواع مختلف استراتژی های دست راستی که در مقابل این جنبش مطرح می گردند، باید گزینه رجوع به جنبش های اجتماعی را، با هدف تقویت قطب سوسیالیستی، طرح و معرفی و مشخصاً جنبش های کارگری و زنان و دفاع از آزادی های دمکراتیک در سطح جامعه به رهبری طبقه کارگر را در این راستا مد نظر خود قرار دهد. در این حالت جنبش دانشجویی به حیطه ای بدل می گردد که بدنه و بافت وظایف و مشغله هایش را امور مربوط به جنبشهای اجتماعی دیگر تشکیل می دهند.

در مسیر مبارزه برای کسب آزادی های سیاسی، جنبش دانشجویی باید بداند که به همیاری کدام نیروی اجتماعی می تواند اتکا کند و پاسخ به این سوال را در نیرویی بیابد که قدرت تحمیل آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک به استبداد حاکم را داراست. مبارزات اجتماعی و سیاسی جنبش کارگری به علت نیاز ساختاری آن به تشکل با اشکال گوناگون خفقان سیاسی آشتی ناپذیر است و به مبارزه برای کسب آزادی های دمکراتیک در سطح عمومی گره خورده است. مکان این طبقه در تولید و خصلت گریز ناپذیر جمعی مبارزه اش به او جایگاهی می دهد که برای هیچ یک از طبقات و اقشار تحت ستم موجود نیست.

در دانشگاه تهران شعارهای "دانشجو کارگر اتحاد اتحاد" و "مرگ بر دیکتاتور" و "دیکتاتور حیا کن دانشگاه رو رها کن" توسط دانشجویان سر داده شد. دانشجویان بعد از حدود ۲ ساعت تجمع اعتراضی به حضور احمدی نژاد، به قصد پیوستن به صفوف کارگران دانشگاه را ترک کردند.

در بروجرد و در روز جهانی کارگر در دانشگاه این شهر، کارگران و نمایندگان کارگران نیز شرکت داشتند. دانشجویان برای ابراز همبستگی و اتحاد، از کارگران برای این مراسم دعوت کرده بودند و با تاکید بر مطالبات کارگران، خواهان رفع تبعیض و ستم بر کارگران شدند. مطالباتی که دانشجویان بر آن تاکید داشتند، از جمله افزایش دستمزدها و ایجاد اشتغال و امنیت شغلی برای همه و افزایش امکانات رفاهی بود.

دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد در بزرگداشت روز جهانی کارگر، علی رغم فضای سنگین سرکوب و کنترل دانشجویان امروز صبح در کلاس های درس شرکت نکردند و کلاس ها را تعطیل کردند. دانشجویان همچنین از گرفتن غذا از سلف سرویس دانشگاه امتناع کردند.

دانشجویان دانشگاه آزاد شهرکرد و دانشجویان دانشگاه آزاد تهران مرکز در روز جهانی کارگر و در حمایت و همبستگی با کارگران در این روز دست به اعتصاب غذا زدند.

دانشجویان دانشگاه علم و صنعت نیز در بزرگداشت روز جهانی کارگر و در همبستگی و حمایت از کارگران در سالن غذاخوری دانشگاه تجمع و سرود خوانی کردند. حراست دانشگاه به دانشجویانی که مراسم را آغاز کرده بودند حمله کرده و مانع پیوستن سایر دانشجویان به آنان شد.

واقعیتی را که می بایستی از این گزارش استنتاج کرد، روند رادیکالیزه شدن و گشودن افقی نوین در پرتو مبارزات آزادی خواهانه و سوسیالیستی در دانشگاه است. این گام مهمی است که بخش چپ و سوسیالیستی آن برداشته و مسیر ایجاد اتحاد و همبستگی با جنبش کارگری را در پیش گرفته اند.

حضور دانشجویان در مراسم اول ماه در دانشگاه و اکسیون های روز کارگر در چندین شهر مختلف و شعار "کارگر دانشجو، اتحاد اتحاد" نقطه عطف و عظمت مبارزات دانشجویان و بخش چپ آن در مسیر مبارزات سوسیالیستی تاکنون آن بوده است.

این که در دانشگاه استراتژی اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری پیگیری و به مثابه افق رهایی بخش و اجتناب ناپذیر تبدیل شده است از این واقعیت سرچشمه میگیرد که در جامعه ای که اکثریت آن را توده های کارگر و زحمتکش تشکیل داده اند و مناسبات تولیدی سرمایه داری موجودیت خود را تنها با استثمار و به غارت بردن حاصل کار کارگران و اکثریت جامعه حفظ خواهد کرد.

دانشجویانی زیادی که خود از خانواده های کارگری و اقشار زحمتکش جامعه هستند که خود هم با تحمل بار طاقت فرسای زندگی شاق خانواده هایشان وارد دانشگاه شده اند. از این که دانشجویان وضعیت تلخ و فلاکتبار اکثریت توده های مردم و کارگران را در فقر و سیه روزی شاهد هستند که چگونه با محرومیت های فزاینده زندگی خود را تامین می کنند.

به دنبال فارغ التحصیل شدنشان از دانشگاه عملاً بازار کار منتظر حضور نیروی کار آن ها خواهند بود و همان مناسبات استثمار و نابرابری طبقاتی بر آنان نیز تحمیل خواهد شد و یا این که شیخ بیکاری از هم اکنون بر آینده بسیاری از این دانشجویان سایه افکننده است، و به خیل عظیم ارتش ذخیر کار می پیوندند که بنابر گزارشات منتشره اکنون بیشتر از ۳۰ درصد از فارغ التحصیلان کشور بیکار هستند.



دارد تا جریانات راست و بورژوازی از آن برای مقاصد سیاسی (که به هیچ وجه منافع توده‌های دانشجوی را در بر نداشته و نخواهد داشت) بهره برداری خواهد شد.

اگر بخواهیم دانشگاه کانون مبارزه برای احقاق مطالبات دمکراتیک و آزادی خواهانه دانشجویان باشد، مکانی برای مبارزه علیه آپارتاید جنسی، سرکوب زنان، تحمیل افکار ارتجاعی و قوانین مذهبی تبدیل شود، فعالیت در جهت تبلیغ و ترویج سوسیالیسم (به مثابه افق‌رهایی بخش انسان) و پیگیری و همبستگی مبارزات دانشجویان با سایر جنبش‌های دمکراتیک و طبقاتی طبقه کارگر حفظ و تداوم و تضمین یابد، بدون یک رهبری سوسیالیستی برای پیشروی در این راستا و لزوم تشکیل یابی آن، امکان تحقق هر آن چه گفتیم را غیر ممکن می‌سازد. یعنی آن چه دانشجویان سوسیالیست بر آن تاکید دارند، با طرح مقوله «اتحاد جنبش‌های دمکراتیک حول جنبش کارگری» و «بحث» ن‌مابندگی افق پرولتری در جنبش دانشجویی «سعی و تلاش برای تبلیغ و ترویج این مساله به چشم انداز نوینی برای کلیت دانشگاه برگزینند و بخش چپ دانشجویی را به این امر مهم دعوت نمایند تا در راه تشکیل یابی طبقه کارگر و غلبه بر موانع عینی و ذهنی آن را به هسته اصلی استراتژیک خود بدل سازد.

در عرصه مبارزه سیاسی هم عملاً نیروهای موجود جامعه به دو قطب اصلی (سوسیالیسم و بورژوازی) در تقابل با هم قرار گرفته‌اند. در همه جنبش‌های اجتماعی این دو گرایش در مبارزه‌ای رو در رو و تنگاتنگ به پیش می‌روند.

لیبرالیسم که گرایش غالب بورژوازی است در جنبش کارگری خود را در شکل رفرمیسم، در جنبش زنان کمپین یک میلیون امضاء و فمینیسم اسلامی، و در جنبش دانشجویی لیبرالیسم و ناسیوالیسم (شامل سوسیال دمکراسی) خود را نمایان کرده است. فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی بنا به جایگاهی که در آن قرار گرفته‌اند و از موقعیت بهتر و از پتانسیل و آگاهی طبقاتی بالاتر برخوردار هستند و به مثابه پیشروان جنبش سوسیالیستی بایستی در همه عرصه‌های مبارزه نظری، سیاسی و عملی در سطح اجتماعی به شکلی وسیع به نقد همه جانبه لیبرالیسم پردازند. لیبرالیسم می‌تواند نیروی اصلی در برابر جنبش سوسیالیستی قرار بگیرد. پیشروی جنبش سوسیالیستی به شکل وسیع و مشخصاً در جنبش دانشجویی تنها از مسیر نقد و افشای ماهیت طبقاتی و سیاسی لیبرالیسم می‌گذرد. غافل شدن در مقابله بی‌وقفه با لیبرالیسم می‌تواند به قیمت پس روی جنبش سوسیالیستی منجر شود. مبارزه خود بخودی جنبش‌های اجتماعی را اگر مبارزین و فعالین سوسیالیست رهبری و به دست نگیرند به زائیده لیبرالیسم تبدیل خواهد شد و عملاً این جنبش‌ها عقیم جریانات راست و بورژوازی خواهند شد.

به گفته مارکس "سلاح انتقاد یقیناً نمی‌تواند جایگزین انتقاد بوسیله اسلحه شود. قهر مادی را باید بوسیله قهر مادی سرنگون کرد. ولی تئوری هم به مجرد این که توده گیر شود به قهر مادی مبدل می‌گردد، تئوری می‌تواند توده گیر شود به محض این که توده‌ها محمل تظاهر آن گردد و توده‌ها زمانی محمل تظاهر تئوری می‌شوند که تئوری رادیکال باشد. رادیکال بودن یعنی دست به ریشه مسائل بردن و برای انسان ریشه خود انسان است..."

\*\*\*\*\*

زمانی که توده‌های طبقه کارگر در سطح وسیع به مبارزه برخیزند قدرت تحمیل حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی به استبداد حاکم را خواهند یافت و ایجاد تشکلهای توده‌ای کارگران گامی اساسی به سوی دموکراتیزه کردن فضای سیاسی و کسب حقوق پایدار است.

از این روست که دانشجویان کسب خواست و مطالبات خود را در اتحاد با جنبش کارگری می‌بینند و تحقق آن را به پیشروی و تشکیل یابی طبقه کارگر گره زده‌اند. برای این مهم دانشگاه کانونی برای دفاع از حقوق و مطالبات طبقه کارگر و رهبری آن برای احقاق حقوق پایمال شده‌اشان در جامعه سرمایه داری تبدیل شده است. به این معنا که برای کسب هر گونه خواست مطالبات دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی در سطح جامعه در گروه به میدان آمدن جنبش کارگری متشکل و سازمانیافته است و با طرح این مساله که تنها با مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در اتحاد با سایر جنبش‌های دمکراتیک و آزادی خواهانه پیشبرد امر دمکراتیزاسیون در جامعه خواهد بود که این مساله کاملاً استراتژیک و سوسیالیستی است. در برهه حساس کنونی نیز می‌بینیم که تا چه حد سرنوشت آزادی و رهایی مردم ایران به مبارزات "ارتش قدرتمند و مهیب" جنبش کارگری گره خورده است و تا کجا چشم‌ها به سوی مبارزات طبقاتی کارگران دوخته شده است.

**در مسیر مبارزه برای کسب آزادی‌های سیاسی، جنبش دانشجویی باید بداند که به همیاری کدام نیروی اجتماعی می‌تواند اتکا کند و پاسخ به این سوال را در نیرویی بیابد که قدرت تحمیل آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک به استبداد حاکم را داراست.**

**مبارزات اجتماعی و سیاسی جنبش کارگری به علت نیاز ساختاری آن به تشکل با اشکال گوناگون خفقان سیاسی آشتی ناپذیر است و به مبارزه برای کسب آزادی‌های دموکراتیک در سطح عمومی گره خورده است.**

به معنای واقعی آن افق نوید بخشی سوسیالیستی که در دانشگاه با تلاش‌های بی‌وقفه فعالین چپ و سوسیالیست شکل گرفته است، لازم است که این شکل از مبارزات سیاسی باید پا به عرصه فراتری گذارد و در شکل گرفتن قطب سوسیالیستی در تقابل با حاکمیت سرمایه داری و جناح‌های و گروه‌های مختلف راست و لیبرالی گام بردارند و این روند را بیش از هر زمانی تقویت نمایند.

دانشجویان چپ و سوسیالیست در دانشگاه‌ها لازم و ضروریست تا هر آن چه در توان دارند با توده گیر کردن خواست و مطالبات آزادی خواهانه و دمکراتیک در بین دانشجویان، ایجاد تشکل‌های مستقل و رادیکالی را که بستری برای رهبری و هماهنگ کردن اعتراضات دانشجویان را در خود جمع و با سمت و سو دادن به آن از به هرز رفتن اعتراضات خودجوش و فاقد رهبری جلوگیری نمایند. از این رو قبل از هر چیز اتحاد نیروهای چپ و سوسیالیست برای آن چه در فوق ذکر شد امری ضروری و عاجل است. بدون رهبری رادیکال با افقی سوسیالیستی، زمینه‌های عینی در جنبش دانشجویی وجود



## اعتصاب توده ای

مارک توماس

برگردان: شهرام شفق

... "اعتصاب توده ای برای نخستین بار شعور و آگاهی طبقاتی را در میان میلیون ها کارگر بیدار کرده است، مثل این است که به آنها شوک الکتریکی وارد کرده باشند... تمامی توده پرولتاریا... به صورت ناگهانی و سریع به این درک رسیده اند که آن هستی اجتماعی و اقتصادی که برای دهه ها در زنجیرهای سرمایه داری به طرز دردناکی متحمل می شدند، چه میزان سخت و تحمل ناپذیر بوده است. بنابراین لرزش و تزلزلی خودانگیخته و همگانی در این زنجیرها افتاده است."

این توصیف رزا لوکزامبورگ در کتاب اعتصاب توده ای در مورد تاثیرات موج اعتصابات است که در ژانویه و فوریه سال ۱۹۰۵، امپراطوری روسیه را درنوردید.

اعتصابات توده ای پس از آن، که در ماه های اکتبر و دسامبر همان سال به وقوع پیوست، اگرچه رژیم استبدادی تزاری را ساقط نکرد اما بنیان آن را در هم کوفت. در مجموع ۲۳ میلیون روز اعتصاب در طی سال ۱۹۰۵ در روسیه رخ داد، که از حیث شمارش و گستردگی تا آن زمان در روسیه و یا هیچ کشور صنعتی پیشرفته ای چنین چیزی دیده نشده بود.

برای نخستین بار سلاح اعتصاب، به نیروی محرکه عمده یک انقلاب تبدیل می شد. تجربه کمون پاریس در ۱۸۷۱ برای کارل مارکس درس های زیادی در بر داشت و آن این بود که کارگران نمی توانند دستگاه دولت را در شکل حاضر در اختیار گیرند، آن ها مجبورند تا این دستگاه را در هم بکوبند. لیکن در آن زمان اعتصاب ها حداکثر، بازتابی از تفوق اندک صنعتگرانی بود که در کارگاه های شهری مشغول به کار بودند. اما اکنون اعتصاب توده ای خود را نمایانده بود و به بیان لوکزامبورگ، به مثابه □ شیوه حرکت توده پرولتاریا و صورت پدیداری نبرد پرولتاری در امر انقلاب □ خود را نشان می داد.

تجربه انقلاب در سرتاسر قرن ۲۰، بارها این بصیرت لوکزامبورگ را به اثبات رساند.

. اعتصاب های توده ای با خصلتی انقلابی نمونه های بسیاری در این خط سیر برای بررسی باقی گذاشته اند: روسیه ۱۹۱۷، آلمان در ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳، ایتالیا ۱۹۲۰، اعتصاب توده ای در مجارستان ۱۹۵۶، همین اتفاق در ۱۹۳۶ در فرانسه و مجددا در اعتصاب مشهور ۱۹۶۸، ایران ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹ و لهستان سال ۱۹۸۰.

دلمشغولی لوکزامبورگ بیشتر از همه چیز بیرون آوردن درس های مهم اعتصاب ۱۹۰۵ برای قدرتمندترین طبقه کارگر آن روزگار، یعنی طبقه کارگر آلمان بود.

در دوره های غیر انقلابی، شکاف عمیقی بین سیاست به مثابه حدود اختیارات نمایندگی پارلمانی و اقتصاد به عنوان حوزه فعالیت اتحادیه های کارگری (trade union) برای مذاکرات و چانه زنی برقرار است. در هر دو حوزه، کارگران غالباً تماشاچیان منفعل اند که فقط گه گاه از ایشان خواسته می شود تا در فلان انتخابات رای دهند یا در اعتصابی محدود شرکت کنند به این دلیل که موضع مذاکره کنندگان اتحادیه ای را محکم تر نمایند. اعتصاب توده ای به همه این بازی ها پایان می دهد. در آن هنگام که کارگران به نیروی خود وارد مبارزه می شوند، مرز بین سیاست و اقتصاد برچیده می گردد.

این گونه نیست که تنها مبارزات اقتصادی میلیتانت، توان رویارویی با دولت و قانون و پلیس اش را دارند، بلکه اعتصاب های توده ای سیاسی نیز محرکی عظیم برای اعتصابات اقتصادی هستند. به ویژه در میان آن بخش از کارگران که سابق بر آن یا سنت اعتراضی ضعیفی داشته اند یا به کلی از این سنت محروم بوده اند و یا حتی سازمان اتحادیه ای هم نداشته اند. از این رو "کنش متقابل دائمی" بین مسائل سیاسی و اقتصادی در اعتصاب های توده ای، در جهت سربازگیری مداوم برای امر مبارزه عمل می کند. هم چنان که دسته های جدیدی از کارگران را بر می انگیزاند تا سطح مطالبات خود را بالاتر برند.

درک این مسائل، منجر به پاسخی شد که لوکزامبورگ به استدلال های رهبران اتحادیه ای روزگار خود داد. استدلال هایی که در زمانه ما نیز تکرار می شوند. رهبران اتحادیه های آلمانی فریاد می زدند که: "چگونه یک اعتصاب توده ای، بدون اکثریت قدرتمند کارگرانی که قبلاً در اتحادیه ها مجتمع شده باشند و بدون خزانه پر و پیمانی برای تامین کارگران اعتصابی- تا مصائب و سختی های مالی کارگران را به کار باز نگرداند، محقق خواهد شد؟". لوکزامبورگ چنین پاسخ داد که این خود اعتصاب توده ای است که دسته های جدید کارگران را، فوج فوج، به اتحادیه های کارگری وارد می کند، آن هم به درجه ای که سیر عادی امورات اتحادیه هیچ گاه قادر به انجام آن نخواهد بود.

در روسیه، تب تشکل گرایی از فردای اولین اعتصاب توده ای، در ۱۹۰۵ شروع شد. اعتصاب ها و اشغال کارخانه ها توسط کارگران در فرانسه ۱۹۳۶، باعث شد تا اعضای CGT، فدراسیون اصلی اتحادیه های کارگری، از یک به پنج میلیون نفر افزایش یابند. لوکزامبورگ برای نیل به این مقصود یک شرط می گذارد: اعتصاب ها باید "اعتصاب هایی رزمنده" باشند تا تهدیدی برای بهره کشان بوده و بتواند با آن ها تسویه حساب نماید. وقتی آنان اعتصاب ها را بالا پایین می کنند، چشم انداز و مدت زمان اعتصاب ها را کنترل کرده اند و آنان {بهره کشان} به این سمت گرایش دارند که در بهترین حالت اعتصابات و مبارزات کارگران را محدود به آن چیزی نمایند که از پیش توسط اتحادیه های کارگری تعیین و محاط شده است.

## درود بر کارگران بنادر سوئد!

اتحادیه کارکنان بندرگاه های سوئد (Svenska Hamnarbetarförbundet) اعلام کرده است که در اعتراض به حمله نیروهای اسرائیل به کاروان امدادسانی به نوار غزه و کشته شدن چند نفر از امدادگران، حرکت کشتی ها و عبور کالا از سوئد به اسرائیل و از اسرائیل به سوئد را بلوکه خواهد کرد. شرط تعیین شده برای عدم انجام این اقدام، بررسی حادثه، مجازات عاملان و مسببین این حادثه و لغو محاصره نوار غزه از سوی اسرائیل عنوان شده است.

کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری (آی تی یو سی) نیز کشتار ۱۹ امدادگر و زخمی شدن تعداد بیشتری از آن ها توسط دولت اسرائیل را محکوم کرد. این کنفدراسیون خواست رفع محاصره از بندر غزه را تکرار کرد، حمله نظامیان به غیر نظامیان را غیر قابل قبول خواند و خواهان تحقیق علنی، مستقل و مبسوط در مورد حادثه شد.

فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل ضمن تایید اطلاعیه آی تی یو سی تاکید کرد که مقامات اسرائیلی را مسئول حمله به کشتیهای امداد و کشتار امدادگران می شناسد.

کنگره اتحادیه های بریتانیا (تی تو سی) ضمن اشاره به وقوع حادثه در آب های بین المللی اقدام اسرائیل را محکوم و با تمام خانواده های غزادار ابراز همدردی کرد. این کنگره مطالبه ی خود برای برداشتن محاصره ی غزه توسط اسرائیل را تکرار و بر تحقیق مستقل و علنی حادثه پای فشرد.

تشکل های کارگری در سراسر جهان این اقدام جنایتکارانه ی ارتش اسرائیل به کشتی های حمل مواد غذایی و امدادگران به غزه را از طریق صدور اطلاعیه های مشابه محکوم کردند. در این شکی نیست که این اقدامات مفید و مثبت می باشد، اما اکسیون ستایش انگیز کارگران بنادر سوئد یک اقدام عملی موثر می باشد که سرشتی انترناسیونالیستی دارد و لازم است در همه جا سرمشق قرار گیرد.

من به گرمی دست این هم طبقه ای های مبارز را می فشارم. انتظار می رود که تشکل های کارگری، با اتکای به نیروی توده ای اعضایشان، به راه های عملی و موثر برای به زانو در آوردن مقامات دولت و ارتش اسرائیل، به عنوان آمران حمله به کشتی ها و مسدود کننده ی مرزهای غزه، را پیدا کنند. دولت های سرمایه داری در همه ی کشورها زیر فشار افکار عمومی به شکلی از اشکال، عمل جنایتکارانه ی اسرائیل را محکوم کرده اند. لازم است تشکل های کارگری آن ها را وادارند در عمل فشار بر دولت اسرائیل را تا آن هنگام ادامه دهند که این دولت از محاصره ی غزه دست بردارد. در میان تشکلهای کارگری دنیا کارگران متشکل اسرائیل وظیفه دارند تا به عنوان گروهانی از ارتش عظیم و جهانی پرولتاریا در این مورد نقش خود را ایفا کنند.

ما جمعی از کارگران سقز هم صدا با کارگران و تشکل های آن ها در دنیا ضمن محکوم کردن این حمله وحشیانه نیروهای ارتش اسرائیل خواهان رفع فوری محاصره ی غزه هستیم. ما هم چنان از تمام انسان های آزاده می خواهیم تا در کنار تشکل های کارگری برای یافتن راه های موثر، نظیر اکسیون کارگران بنادر سوئد تلاش کنند و در عمل آن ها را یاری نمایند.

محمود صالحی

۱۳۸۹/۳/۱۵

ساعت ۶ صبح روز شنبه

اعتصاب توده ای، همانگونه که لوکزامبورگ می گوید، کارگران را به نیروی خودشان و با مقیاس و سرعتی متحول می کند که تبلیغات سوسیالیستی هرگز به تنهایی به آن دست نخواهد یافت. در ژانویه ۱۹۰۵ کارگران عریضه ای به تزار نوشتند و او را " پدر کوچک ما " نامیدند؛ در ماه دسامبر همان سال، اقلیتی قابل توجه از ایشان، مصمم به ساقط کردن تزار بود. در طی اعتصاب توده ای ۱۹۰۵، کارگران از ایفای نقش قربانیان مطیع و منفعل سرمایه داری دست کشیدند و به نیرویی فعال و انقلابی مبدل گشتند.



نوک پیکان کتاب " اعتصاب توده ای " بیش از همه متوجه لایه قدرتمند اداری اتحادیه های کارگری آلمان بود. این کارمند ها با وحشت، به هر اشاره ای ولو جزئی برای بررسی روش های روسی اعتصاب در ملک طلق شان واکنش نشان می دادند. آن ها ادعا می کردند که در روسیه عقب مانده که کارگزارانش از حقوق قانونی محروم اند، چنین روش های مبارزه جویانه ای می تواند مناسب باشد اما در آلمان پیشرفته این قبیل روش ها تماما غیر مقتضی و حتی خطرناک است. کتاب لوکزامبورگ حمله ای ویرانگر بر این نظرگاه خودپسندانه بود. با این وجود لوکزامبورگ خطر بوروکراسی اتحادیه ای - و هم پیمانان شان در درون حزب سوسیال دموکرات آلمان - را دست کم گرفته بود. او این گونه استدلال می کرد که این بوروکرات های حرفه ای در مواجهه با اولین اعتصاب توده ای به بیرون از جنبش پرتاب خواهند شد. اما ریشه های رفرمیسم از آن چه او تصور می کرد عمیق تر شده بود. پس از آن بود که ظرفیت بوروکراسی اتحادیه های کارگری برای از خط خارج کردن حتی قدرتمندترین جنبش های اعتصابی مکررا به اثبات رسانیده شد. در نهایت اما، باید هم چنین متذکر شویم که بارها اتفاق افتاده است که اعتصابی که به عنوان مانوری بوروکراتیک و با ابتکار و کنترل از بالا به راه افتاده، به یک اعتصاب بسیار میلیتانت تر تغییر جهت داده است. در قیام ماه مه ۱۹۶۸ اعتصاب عمومی یک روزه ای که به فراخوان رهبران بی میل اتحادیه های کارگری انجام گرفت با اتحاد و همبستگی دانشجویانی که رودرروی پلیس وحشی رژیم دوگل قرار گرفته بودند، به چیز دیگری مبدل شد. در روزهای پس از آن بود که موج عظیم اشغال کارخانه ها، سرمایه داری پیشرفته غربی را به چالش کشید.

این مقاله ترجمه ای است از *M is for mass strike* که در نشریه *Socialist Review* در ژوئن سال ۲۰۰۸ به چاپ رسیده است. متن اصلی مقاله در این آدرس: <http://www.socialistreview.org.uk/article.php?articlenumber=10430>

# لیبرالیسم و توهم آزادی

احسان خوشابی

(البته باید به این نکته نیز توجه داشت که پس از انقلاب اطلاعات در جهان و هراس بورژوازی از ایجاد یک جهان مجازی آزاد که در آن پول هیچ نقش اساسی را نمی تواند به عهده بگیرد، نظام های سرمایه داری دست به کار تبلیغات همه جانبه چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ راهبردی در رسانه های خود شدند تا بتوانند خلا حاصل از بی سوادى و عدم توانایی قرار گرفتن در پای میز مناظره با نیروهای چپ را از این طرق جبران کنند و حتی سعی در مصادره این فضای مجازی کردند و به قول قدیمی ها این پول چه ها که نمی کند.



در مباحث هر گاه که سخن از لیبرالیسم به عنوان یک مکتب و تفکر سیاسی اقتصادی به میان می آید، مسائلی همچون آزادی و دموکراسی نیز خود نمایی می کنند. گویی لیبرالیسم مظهر آزادی و دموکراسی و پیش قراول این تفکرات و نظریات است. حال آن که این واژه آرای نظام سرمایه داری که صرفاً در مفهوم لغوی لیبرالیسم موجود است، یک توهم شعارگونه و فریبکارانه برای سرپوش گذاردن بر ایرادات و خوی استثمارگرانه این نظام (سرمایه داری) است و همواره در انواع مختلف از کهنه گرفته تا نوین و پسا نوین برای منحرف کردن ذهن توده ها از سرشت بی رحم این استثمار جهانی به کار برده می شود. لیبرالیسم و تفکر آزادی های بی حد و مرز فردی که صرفاً در مفاهیم نوین دموکراسی عدم پایمال کردن مطلق حقوق اقلیت را به تبصره های خود اضافه کرده است واقعیتی انکار ناپذیر را در ذهن می پروراند و آن هدف نهایی از طرح واژه آزادی به مثابه آزادی سرمایه داران برای هرچه بیشتر به بند کشیدن طبقه کارگر است.

زمانی که سخن از آزادی بیان و اندیشه به میان می آید باز این لیبرالیسم است که همچون زالویی خود را به تفکر آزاد انسان ها می چسباند و هر آنچه تراوشات ذهنی توده هاست را به خود میمکد و نهایتاً تمامی آنچه کسب کرده را بی کم و کسر در اختیار اربابان سرمایه دار و استثمارگر خود قرار می دهد. (جا دارد به جمله ای تاریخی که ارنستو گورا سخن گوی انقلابی کوبا در صحن علنی سازمان ملل و هنگامی که نماینده های آمریکا و دیگر جیره خوارانش به نشانه اعتراض جلسه را ترک کردند اشاره کنم: آزادی بیان یعنی شما آزادی هرچه می خواهید بگویید ولی هیچ رسانه ای سخنان شما را پخش نمی کند. آزادی اندیشه یعنی شما هر تفکری داشته باشید ولی فقط برای خودت، چون هیچ انتشاراتی تفکرات تو را منتشر نمی کند. آزادی یعنی آزاد بودن جهت زیستن و فقط زیستن و زنده ماندن. این است مفهوم آزادی برای شما!)

آزادی بیان بدون در اختیار داشتن رسانه، حق رای در حالی که لابی های عظیم سرمایه مجالی برای تبلیغات را به مخالفان نمیدهند و در نهایت مافیای رای قدرت که ترور و تهدید یکی از اصول اولیه در مرامنامه بی مرامیشان است. چگونه می توان آزادی را معنا داد زمانی که کوچکترین سخنی در مخالفت با کلیت نظام حاکم سرمایه داری نه از طرق قانونی بلکه از طریق همان مافیای لابی های قدرتمندی که گفتیم با تهدید و حتی ترور مواجه می شود. این نه به بی مبالائی پلیس و نه به کوتاهی دستگاه قضایی که خود اجزای این سیستم فاسد اند باز می گردد. بلکه این ذات انکار ناپذیر سرمایه داری و عقده هژمونی قدرت در میان بورژوازیست. زمانی که پول به مفهوم عام آن تمامی مناسبات رفتاری انسان ها را احاطه می کند یقیناً آن کس که پولدار تر است می تواند بر مناسبات رفتاری انسانها مسلط شده و در یک کلام انسانیت را به بند کشد.

چگونه می توان آزادی را معنا داد وقتی که بستر قانونی جوامعی که مدعیان دموکراسی و لیبرالیسم هستند حق پایمال کردن حقوق توده های تولیدگر جامعه را توجیه کرده و مخالفت های رادیکال را مخالفت با قانون و قانون شکنی تلقی می کنند و این در حالیست که تنها راه رهایی این توده ها از یوغ سرمایه مبارزات رادیکال و عدم سازش و تسامح در سطوح مختلف مبارزاتی است. رفرم و پذیرش های حداقلی اگر در ذات مبارزات پرولتاریا نفوذ کند و از یک "صرفاً تاکتیک" به یک "غالبا استراتژی" تبدیل شود مجالی دوباره و چند باره را به بورژوازی می دهد تا گره طناب پیچیده به دور گردن توده ها را سفت تر کرده و جیب خود را بیش از پیش پر کند و به انتظار روز مبادا حساب های مالی خود را چند ملیتی کند.

با نگاهی کوتاه به مفهوم آزادی به تناقض بزرگی که غالباً در پشت صحنه های تفکر لیبرال ها خود نمایی می کند خواهیم رسید. آزادی در مفهوم عام خود به معنای آزادی در رفتار و سخنان است تا زمانی که به حقوق دیگران تجاوزی صورت نگیرد. حال آنکه در نظام های سرمایه داری تجاوز به حقوق توده ها کارگران و پرولتاریا به یک امر طبیعی و روزمره تبدیل شده است. جالب اینجاست که این نوع تجاوز "که می توان آنرا تجاوز به یکی از اساسی ترین حقوق هر انسان یعنی حق زیستن در رفاه و کسب حاصل دسترنج خود به میزان مکفی است دانست" در نگاه لیبرال ها به عنوان آزادی های فردی تلقی شده و رنگ و لعابی انسانی به خود می گیرد. چه بسا توهین ها که می توان شنید و نادیده گرفت.

دیالکتیک رشد فکری را حاصل بحث و مجادله میان دو تفکر نابرابر و ایجاد یک تفکر جدید می‌داند. این روند و جدال تا ابد ادامه پیدا می‌کند و حاصل هر جدال، تفکری جدید است که خود با مبحث نابرابر دیگری به چالش کشیده می‌شود.

مفهوم تز به عنوان یک فکر، آنتی تز به عنوان تفکری نابرابر با تز و نهایتاً زایش سنتز که حاصل مجادله تز و آنتی تز است، روند تکاملی دیالکتیک زمانی شکل می‌گیرد که سنتز خود به عنوان یک تز جدید مطرح شده و منطقی‌تر یک آنتی تز جدید در حال شکل‌گیری خواهد بود و بعد از شکل‌گیری آنتی تز جدید جدال میان تز (که همان سنتز قبلی بود) و آنتی تز (که تولید شده) باز موجب پیدایش یک سنتز جدید می‌شود و این روند تا ابد ادامه خواهد داشت.

البته در بحث فوق باید به نکاتی توجه داشت از جمله این که ۱: هیچ الزامی نیست که آنتی تز در نقطه مقابل تز قرار داشته باشد بلکه هر تفکری که نابرابر با تز باشد را می‌توان آنتی تز دانست. ۲: هیچ تضمینی نیست که حاصل جدال بین تز و آنتی تز یک مبحث بالکل جدید و فارغ از تز باشد بلکه حاصل این جدال حتی می‌تواند تائید کلی تز باشد. (البته این به مفهوم دست یافتن به جواب اعظم و کلمه متبرکه که هیچ جوابی ندارد نیست بلکه صرفاً در دورانی خاص ممکن است یک تز به قدرت خود باقی بماند. در نگاهی فلسفی تز و سنتز در دورانی خاص می‌توانند یکی باشند)

سوسیالیسم دیالکتیک را متضمن رشد بشر می‌داند و برای رسیدن به آن شرایط لازم را برابری طبقات و اقشار موجود در آن‌ها، برای رشد فکری و بالا بردن میزان آگاهی از منافع و مواضع خود می‌داند. در این میان نه رسانه‌های میلیاردری و نه حذف و ممیزی فکری وجود نخواهند داشت و مناظره و جدال فکری آزادی بی‌حد و مرز خود را به واقعیت موجود خواهند یافت. اعتقاد به دیالکتیک را می‌توان متضمن عدم گرایش به دیکتاتوری و حذف کلی مفهوم سلطه در بین سوسیالیست‌ها دانست و این مسئله تفاوت اساسی میان سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها است.

لیبرالیسم تنها به ترجمه تحت‌اللفظی واژه آزادی می‌پردازد ولی هیچ شرطی برای ایجاد این فضای آزاد در نظر نمی‌گیرد، حال این که سوسیالیسم نه به واژه آزادی بلکه به مفهوم کلی آن اتکا کرده و آزادی را حق تمامی طبقات و اقشار جامعه می‌داند و آن را در مفهوم دیالکتیک عینیت می‌بخشد. دیالکتیک همواره نقش تز و آنتی تز را در رشد جوامع یکسان و برابر می‌داند و هیچ‌گاه به برتری یکی بر دیگری نه تنها اعتقادی ندارد بلکه هرگونه نابرابری در این میان را آفتی برای رشد جامعه بشری می‌داند.

از این رو این موضوع عینیت می‌یابد که سوسیالیسم به مثابه یک تفکر دیالکتیکی همواره به برابری بین انسان‌ها و حق برابر آن‌ها برای رشد و نمو فکری و حق برابر آن‌ها برای حضور در مجادلات و مناظرات و هم‌چنین حق برابر آن‌ها برای در اختیار داشتن رسانه‌های جمعی ایمانی راسخ دارد که تمام این مسائل با مبارزه طبقاتی و خستگی‌ناپذیر سوسیالیست‌ها برای برکنندن نظام سرمایه‌داری و از بین بردن ارزش خودخوانده پول به نمایش در می‌آید. سوسیالیست‌ها نه تنها سرمایه‌داری و مکتب حامی آن یعنی لیبرالیسم را خواهان ایجاد آزادی و دموکراسی در جوامع نمی‌دانند بلکه آن‌ها را در مقابل خواست‌های بشری برای رشد و برابری تلقی کرده و با اتکا به آمار و ارقام و نگرش تاریخ‌محوری خود این طیف را در دوران کنونی سده در برابر رشد جامعه بشری می‌دانند.

چه بسا در زیر شکنجه توانست مقاومت کردن ولی در برابر فقر و گرسنگی، فشارهای مالی و روحی، در مقابل نگاه کودکی خردسال که تنها جرمش این است که پدرش عمده تولید جامعه را به عهده دارد "و چه جرمی از این مفید تر برای جوامع" در مقابل کار شبانه روزی کارگران اخراجی در کنار خیابان‌ها و این چنین تجاوزات به ذات بشریت نمی‌توان سکوت کرد. مفهوم تجاوز به حقوق دیگران را نه در آن مفهوم انتزاعی و فانتزی لیبرال‌های شکم‌سیر بلکه در آنچه که امروزه شاهد گسترش آن در سطح جوامع سرمایه‌داری هستیم باید جستجو کرد.

لیبرال‌ها و فرزندان گستاخ آن‌ها یعنی نئولیبرال‌ها همواره وجود این گونه تجاوزات را نادیده گرفته و این نوع تجاوز را نشان از آزاداندیشی و آزادی مدنی در تفکر وحشیانه خود می‌دانند و با توسل به شعارها و جملات کلیشه‌ای قدیمی و تاریخ‌مصرف گذشته خود سعی در منحرف کردن ذهن ناظران دارند.

آزادی تنها زمانی معنا می‌یابد که برابری و حقوق و شرایط مساوی برای زیستن، رشد کردن و نهایتاً پیروز شدن موجود باشد. دموکراسی زمانی معنا پیدا می‌کند که تبلیغات چند میلیون دلاری و رسانه‌های میلیاردری سرمایه‌داران ذهن توده‌ها را به چالش نکشیده و استثمار رسانه‌ای حذف شده باشد. چه بسیار انتخابات‌هایی که برگزار شده و پس از گذشت چند ماه مردم از رایی که به صندوق انداخته بودند ناامید شده و این ناامیدی حاصل عینیت دروغ‌پردازی‌ها و تبلیغات رسانه‌های میلیاردری سرمایه‌داران برای به کرسی نشاندن آن کس که منافع استثماری آنها را دنبال کند است و این بازی‌های سیاسی و تبلیغاتی نظام‌های سرمایه‌داری حاصلی جز کم‌اهمیت شدن نقش انتخابات در ذهن عامه مردم جامعه ندارد. آن چیزی که نشان از متمدن بودن جوامع بود (دموکراسی) این بار به اهرمی تبدیل می‌شود که هرچه بیشتر توده‌ها را از شرکت در انتخاب آینده خود ناامید کرده و راه را برای استثمار بیشتر کارگران و زحمتکش‌شان باز می‌کند. و این همان چیز است که بورژوازی از دموکراسی می‌خواهد. به طور کلی دموکراسی از نگاه بورژوازی تنها یک سناریوی از پیش ساخته شده است برای توجیه آن چه که آن‌ها هیچ‌گاه نمی‌خواستند و نمی‌خواهند بپذیرند و این مفهوم چیزی نیست جز استثمار و سوء استفاده از نیروی کار و ذهن کارگران. رشد پوپولیسم و تغییر در روند تبلیغاتی در دوره‌های مختلف انتخابات در دوران کنونی مهر تأیید است بر این موضوع که بورژوازی به این ایمان رسیده است که با پول و تبلیغات گسترده حتی می‌تواند نظر افراد را در مورد یک کاندیدا عوض کند.

آنچه که امروزه شاهد آن هستیم، از جنگ و تجاوز گرفته تا بیکاری و خودکشی و بیماری‌های روانی حاکم بر اکثریت افراد حاضر در جوامع سرمایه‌داری را می‌توان ترجمه واژه آزادی از نوع لیبرالی‌اش دانست. آزادی فقط برای عده‌ای خاص!

در مقابل آنچه که تنها می‌توان آنرا توهم آزادی در میان لیبرال‌ها و حامیان پولدارشان یعنی سرمایه‌داران و در نگاه طبقاتی بورژوازی دانست، سوسیالیسم به عنوان یک تئوری و مکتب که اصل اساسی خود را بر دیالکتیک به مثابه تنها راه جلوگیری از انحراف فکری و عملی بنا می‌نهد سخن متفاوتی مطرح می‌کند.

در ادامه می‌خواهم اندکی به مفهوم دیالکتیک و عواقب ساختاری آن بر پیکر جامعه بپردازم. دیالکتیک را می‌توان تئوری رشد بشریت نام‌گذار، چرا که تنها طی فرایندی که دیالکتیک مطرح می‌کند می‌توان به رشد فکری و عملی بشر دل خوش کرد.

نباید فراموش کرد که اولویت بندی مفاهیم و نیازهای جوامع به هیچ وجه به معنای کم اهمیت دانستن دیگر موضوعات نیست. ( برای مثال در پروژه ساخت یک کارخانه میتوان احداث یک جاده برای رساندن مواد اولیه به محل احداث کارخانه را در اولویت قبل از نصب دستگاه های آن کارخانه دانست ولی این به هیچ وجه به معنای این نیست که در این پروژه ساخت جاده اهمیت بیشتری نسبت به نصب و راه اندازی دستگاه ها دارد).

البته اتکا به مثال فوق به این معنا نیست که زیربنا همواره به مفهوم اولویت اول و روبنا به مفهوم اولویت بعد از زیربنا است. در تفکر سوسیالیسم زیربنا به مفهوم آن واقعیت عینی است که در صورت عدم موجودیت روبناهای موجود در جامعه دچار انحراف و تزلزل می شوند. پس وجود زیربنا متضمن عینیت روبنا است.

این مسئله در نقطه مقابل دیدگاه لیبرال هاست. لیبرالیسم نه تنها نگرش زیربنا- روبنائی به مسائل را تأیید نمی کند بلکه این نوع نگرش را باعث عقب ماندن جامعه از فرمایشیون های موجود می داند. با استناد به تاریخ مبارزاتی لیبرال ها این نوع نگرش اغلب متفکرین را دچار سر در گمی و دولت های لیبرال را دچار ناتوانی در عینیت بخشیدن به مسائل کرده است. تغییر ناگهانی در مواضع و حتی عقب نشینی های پی در پی این متفکرین از مواضع از پیش القا شده خود تأییدیست بر این امر که عدم توجه به زیربنا ها و به طور کلی عدم التزام به تفکر زیربنا روبنائی که یکی از اساسی ترین اصول در مارکسیسم به شمار می رود عاقبتی جز هرزه گوئی و خیال پردازی ندارد و این نوع گفتمان غالباً محکوم به عقب نشینی و نهایتاً باز نگری های بنیادین در شعارها و وعده هائیکه از جانب لیبرال ها داده می شود.

در پایان این گونه جمع بندی می کنم که آزادی و برابری دو اصل لاینفک رشد جوامع بشری هستند که این لاینفک بودن آن ها هم در قبال جامعه جهانی و هم در قبال یکدیگر است. به این معنا که آزادی بدون وجود برابری در شرایط رشد و در یک کلام برابری نسبی در شرایط اقتصادی نمی تواند عینیت پیدا کند. در طرفی دیگر برابری بدون وجود آزادی های مدنی بی مفهوم و بی اهمیت می نماید. جوامع سرمایه داری شاید به ظاهر آزادی های مدنی را به رسمیت می شمارند و خود را مدعیان تمدن دموکراتیک می دانند اما عملاً با به کار گیری سیاست های اقتصادی استثمار گرانه و عدم ایجاد برابری در امکان دست یافتن به منابع هر چه در تبلیغات و یا حتی در رویاهای خود ریسیده اند را پنبه می کنند.

بحران های موجود در عصر حاضر چه در زمینه های اقتصادی و سیاسی و چه در زمینه های جامعه شناسی و روانی افراد موجود در آن جوامع، همه و همه مظاهر این فقر تحلیل در میان لیبرال ها که نمایندگان فکری جوامع سرمایه داری هستند است.

در مقابل این خیل عظیم جو سازی ها، سوسیالیسم به مثابه تنها راه حل موجود برای برون رفت از بحران فکری و آزادی ستیزی موجود در جامعه جهانی کنونی با اتکا به دیالکتیک و نگرش علمی و عینی به جهان اطراف خود و به دور از شعار پراکنی و جو سازی های کاذب روز به روز تکمیل تر شده و الویت های مبارزاتی خود را مدون تر می کند و این امری اجتناب نا پذیر است چرا که سوسیالیسم یک مکتب علمی و انسانی پایبند به دیالکتیک است و رشد روز افزون خود را در گرو رشد فکری لا ینقطع متفکرین خود می داند.

\*\*\*\*\*

آزادی اندیشه و بیان زمانی عینیت پیدا می کنند که اندیشه و بیان علاوه بر موجودیت بتوانند بر روند رشد فکری و عملی جامعه تأثیر گذار باشند و الا زیبا ترین توصیف از این مفاهیم همان است که رفیق گوارا مطرح کرد. سوسیالیسم عینیت این مفاهیم را به اجرا می گذارد و رشد فکری جامعه را در موجودیت آزادی های مدنی در بستر دیالکتیک و برابری شرایط رشد فکری و دست یافتن به منابع فکری موجود در کل جامعه جهانی عملی می داند.



دمکراسی تنها زمانی عینیت انسانی و بشری پیدا می کند که آگاهی افراد جامعه از منافع طبقاتی خود تا حدود زیادی تکمیل و تدوین شده باشد و تنها در چنین شرایطی است که انتخاب مفهوم عملی و رو به رشد پیدا می کند. (نباید فراموش کرد که دمکراسی همواره باید در بستر قوانین مدون در جوامع پیاده شود و بالفرض فرد منتخب نمی تواند قانون اساسی را زیر پا بگذارد جز اینکه از مجرای دیگر آن وارد عمل شود).

نگاه روبنائی به آزادی های مدنی در تفکر سوسیالیسم نشان از اهمیت ویژه ای است که سوسیالیست ها به این مفاهیم می دهند و بر خلاف تهمت هایی که گاه و بی گاه از جانب رسانه های سرمایه داری زده می شود، این نوع نگرش نه تنها به کمرنگ شدن اهمیت آزادی های مدنی در تفکرات چپ نمی انجامد بلکه باعث اجرائی شدن این مفاهیم به شکل عینی و واقعی خود می شود.

اگر یک ایده را صرفاً تعریف کرده و بدون در نظر گرفتن شرایط مادی جهان که همان واقعیات جوامع بشری هستند بخواهیم آن را عملی کنیم بی شک دچار انحراف و کژنگری خواهیم شد. چرا که این شرایط مادی جهان است که ایده ها را پدید می آورد و نگاه روبنائی به مفاهیمی همچون آزادی های مدنی و دمکراسی دقیقاً به این دلیل ایجاد می شود که این مفاهیم خواهان یک سری زیر ساخت های صحیح در کلیت سیستم جامعه و به طور علمی تر نیاز مند یک سری شرایط زیر بنایی در حالات مادی جوامع هستند. سوسیالیسم به مثابه یک ایدئولوژی پیشرو همواره شعار پراکنی و در هم کردن زیر بنا ها و روبناهای اجتماعی را باعث عقب ماندن جوامع بشری از رشد و تکاملی که در تاریخ باید رخ دهد می داند و به همین دلیل تحلیل علمی و طبقاتی جوامع و دست یافتن به زیربنای مهم و اساسی را در اولویت قرار میدهد.

# تاریخ جنبش کارگری ایران

## ... ادامه بخش سوم

در این سال انگلیس به دلیل وحشتش از جنبش کارگری جنوب که از سال ۲۴ شروع شده، هیئتی به ایران می فرستد و نگرانی خودش را مطرح می کند. در مقابل آن دولت ایران در اردیبهشت ۱۳۲۵ هیئتی برای بازدید از خوزستان به مناطق نفتی می فرستد که این با اعتصاب ۱۰۰۰۰ نفری کارگران در آغاجری هم زمان می شود. خواست های این کارگران عبارت است از:

به رسمیت شناختن اتحادیه کارگری

آزادی قلم و بیان و اجتماعات

تصویب قانون کار و اجرای آن

پرداخت فوق العاده بدی آب و هوا و سختی شرایط

بهبود توزیع آب آشامیدنی و یخ

استخدام چند قابله برای رفع احتیاج خانواده های کارگران.

شرکت نفت این اعتصاب را هم سرکوب می کند و فعالین را قلع و قمع می نماید. مامورین دولت، شهر آغاجری را محاصره می کنند، آب آشامیدنی کارگران را قطع می کنند و بسیاری از رهبران اتحادیه کارگران را زندانی می کنند. در مقابل این سرکوب ها موجی از اعتصابات کارگری سراسر ایران را فرا می گیرد.

کارگران در تبریز، همدان، زنجان، شاهی، قزوین، چالوس و چند شهر دیگر به دعوت شورای متحده به حمایت از کارگران آغاجری بر می خیزند و میتینگ و اعتصاب راه می اندازند. در اصفهان اول خرداد ۱۳۲۵، ۲۵۰۰۰ کارگر در میتینگ عظیمی از خواست کارگران آغاجری پشتیبانی می کنند. اعتصاب حالت سراسری به خود می گیرد. کارگران نفت هم همگی شان اعتصاب می کنند و از خواست کارگران آغاجری پشتیبانی می کنند. به دلیل این همبستگی سراسری و به ویژه در مناطق نفتی، دولت مجبور می شود قانون کار را در خرداد ۱۳۲۵ تصویب کند و دولت قوام تحت فشار جنبش کارگری به این کار تن می دهد. ای همان قانون کاریست که قبلا به مجلس دوره ۱۴ داده شده بود و مجلس در آن زمان حتی حاضر نشده بود بر روی آن صحبت کند، اما به هر حال تصویب می شود.

پاره ای از مواد این قانون کار عبارتند از:

۸ ساعت کار در روز

۳۰٪ اضافه حقوق

تشکیل صندوق های تعاونی که ۱٪ به حساب کارگران و ۲٪ حقوق به حساب کارفرما بود.

یک روز مرخصی هفتگی و ۲ هفته مرخصی سالیانه

قبول تعطیلی رسمی اول مه با پراخت دستمزد

این قانون کار دستاورد بزرگ جنبش کارگری این دوره است.

آمریکا وانگلیس در این مدت به کمک دولت قوام می آیند و به علت نگرانی شان از جنبش کارگری و دموکراتیک دست به تحریکات می زنند. انگلیس ناوگان دریایی اش را برای قوت قلب دادن به عشایر فارس و به طور کلی ارتجاع به خرمشهر و آبادان می فرستد و دولت قوام تقویت می شود و خود را برای سرکوب جنبش کارگری آماده می کند.

تابستان ۱۳۲۵ دولت قوام اعلامیه ای می دهد و سازمان های کارگری را متهم به برهم زدن نظم عمومی می کند و به طور غیر قانونی در امور قوه مجریه دخالت می کند. این یک هشدار به ارتجاع برای بسیجیان هم می باشد. پس از آن حزبی به نام حزب دموکرات برای جمع کردن محافل ارتجاعی درون خودش تشکیل می دهد. ارتجاع ایران به کمک امپریالیست های انگلیس و آمریکا قبل از همه به کارگران شرکت ایران و انگلیس یورش می برند و کمپانی علنا از اجرای قانون کار مصوب دولت سرباز می زند و تعهدات بهار را زیر پا می گذارد. رهبران اعتصاب اول مه خوزستان را دستگیر و اخراج می کنند. از پرداخت حقوق روزهای تعطیل خودداری می کنند. نان و خوارو بار کارگران را قطع می کنند. دستجات مسلح از عشایر عرب تشکیل می دهند و به جان رهبران کارگران می اندازند و دست به ترور آنها می زنند.

این اقدامات انگلیس و ایران در مقابل جنبش کارگری نفت است. در پاسخ به این تحریکات در تابستان ۱۳۲۵ از طرف همه کارگران نفت یک اعتصاب عمومی اعلام می شود. همه کارگران و حتی کارمندان فارس و عرب و هندی که حدودا ۱۰۰۰۰۰ (صد هزار) نفر می شدند یک پارچه دست به اعتصاب می زنند. خواست های این دفعه پیشرفته تر است و شامل خواست های سیاسی هم هست از قبیل برکناری مصباح فاطمی استاندار خوزستان، خلع سلاح عشایر خوزستان، تبدیل شرکت نفت به یک شرکت نفت خالص تجاری، الغاء شعبه سیاسی شرکت نفت و اخراج سران آن از ایران، اجرای قانون کار. این اعتصاب مهم از ۲۲ تیر شروع می شود. کارگران کمیته اعتصاب تشکیل می دهند. این کمیته از طرف شورای ایالتی شورای متحده خوزستان انتخاب می شود و کارگران ساعت ۵ صبح روز ۲۳ تیر به شرکت انگلیسی نفت اطلاع می دهند که از ساعت ۶ صبح همه موسسات را می بندیم و اعتصاب عمومی را در سراسر مناطق نفت جنوب شروع می کنیم. تمام کارگران و کارمندان که ۱۰۰۰۰۰ (صد هزار) نفر بودند به استثنای کارمندان بیمارستان و آتش نشانی که خدمات می دهند، در آن شرکت می کنند. این مهمترین و بزرگترین اعتصاب کارگری در این مقطع است، هم به لحاظ خواست های سیاسی و قانون کار و هم به دلیل کمیت شرکت کنندگان در آن آغازگر و راه انداز این اعتصاب شورای ایالتی و رهبران محلی کارگران بودند نه شورای متحده مرکزی و نه حزب توده.

دولت به کمک انگلیس مجددا دست به سرکوب می زند و اعتصاب را غیر قانونی اعلام می کند و در آبادان حکومت نظام اعلام می کند و پالایشگاه را اشغال می کند، تعداد زیادی سرباز را به مناطق نفت خیز می فرستد و به کمک اتحادیه عشایر که بر علیه کارگران مسلح شده بودند به کارگران حمله می کنند. در این جریان حدود ۴۶ نفر کشته شده و حدود ۱۷۰ نفر مجروح می شوند.

دولت هم تحت فشار، وزارت کار تشکیل می دهد. در سال ۱۳۲۶ اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران را در مقابل شورای متحده علم می کند که آن نیز در مقابل شورای متحده با علامت اختصاری "اسکی" نامیده می شود.

این ها (اسکی) نماینده ای به سیزدهمین کنفرانس فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری فرستاده و خود را نماینده واقعی کارگران ایران معرفی می کنند. قبلا شورای متحده نماینده می فرستاد که سال ۱۳۲۳ این کار را کرد اما سال ۱۳۲۶ دولت نماینده از طرف "اسکی" می فرستد ولی در فدراسیون جهانی افشا می شود که این ها نماینده واقعی کارگران نیستند. فدراسیون نماینده ای به ایران می فرستد و متوجه می شود که همه کارگران ایران از شورای متحده پشتیبانی می کنند. در نتیجه این کار دولت نمی گیرد و فدراسیون جهانی نماینده "اسکی" را به رسمیت نمی شناسد و نماینده شورای متحده را به رسمیت می شناسد. دولت سال بعد از آن، شورای متحده را غیر قانونی اعلام می کند و دست به قلع و قمع آن و اتحادیه های کارگری وابسته به آن می زند.

این جا لازمست این نکته را توضیح دهیم و آن اینکه تشکیل اتحادیه های زرد در این مقطع منحصر به ایران نیست. پس از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا و آمریکا که فعالیت کارگری و جنبش های دموکراتیک اوج می گیرد و اتحادیه های کارگری واقعی زیاد تشکیل می شوند، تمام دولت ها در این کشورها اتحادیه های زرد علم می کنند و آن ها نماینده هم به فدراسیون جهانی می فرستند. در واقع این یک پدیده جهانی بود که به هر حال قدرت می گیرد و در فدراسیون جهانی انشعبا به وجود می آورند که یک عده آن ها طرفدار اتحادیه های زرد و تعدادی نیز مدافع اتحادیه های کارگری واقعی می شوند.

سال ۱۳۲۵ هزاران کارگر در تهران و شاهی که یکی از مراکز بزرگ کارگری در ایران است دستگیر می شوند و هزاران نفر نیز اخراج می گردند و فشارهایی هم بر حزب توده و این جریان وارد می آید. ولی کارگران دست از مبارزه و مقاومت بر نمی دارند. یک دو سال بعد که اوضاع و احوال به درجاتی مساعدتر می شود مبارزات خودشان را باز گسترش می دهند، و دوباره در سال ۱۳۲۷ شاهد مبارزات وسیع در نفت جنوب هستیم. سال ۱۳۲۷ تعدادی از کارگران هندی شرکت نفت به دلیل دستمزد خیلی پایین اعتصاب می کنند. کارگران ایران هم از آنان پشتیبانی می کنند و اعتصاب عمومی مجددا راه می افتد و دوباره سرکوب آغاز می گردد.

محمد رضاشاه قانون سیاه مصوب در سال ۱۳۱۰ را که در آن هر نوع وابستگی به حزب کمونیست و فعالیت کمونیستی متشکل در مقابل دولت را به ۳-۱۰ سال حبس محکوم می کرد مجددا زنده کرد و به استناد آن فعالین جنبش کارگری و حزب توده و آن جریان را شدیداً تحت پیگیری و فشار قرار می دهد. سال ۲۷ درتبریز، لاهیجان، تهران، اصفهان، آبادان و شهرهای دیگر اعتصابات زیادی رخ می دهد ولی اعتصابات عظیم کارگری در سال ۱۳۲۹ مجددا آغاز می شود و اوج می گیرد.

سالهای ۲۹ تا ۳۲ با بحران اقتصادی که سراسر ایران را فرا می گیرد فقر و بدبختی تشدید می شود. از سالهای ۲۷ تا ۲۹ چندین کابینه که تشکیل می شوند مرتباً سقوط می کنند و محافل هیئت حاکمه نمی توانند خود را از بحران نجات دهند. دعوای انگلیس و آمریکا بر سر نفت جنوب و اختلافات درون هیئت حاکمه ایران و بحران وخیم اقتصادی و وضع مالی دولت و ... که این بحران تا سال ۲۹ ادامه می یابد و در سال ۲۹ کارگران در این وضعیت اعتصاباتشان را شروع می کنند.

سربازان پالایشگاه ها و اتحادیه های کارگران را اشغال می کنند و به وحشیگری می پردازند. کارگران مقاومت می کنند و نیروهای نظامی موفق به سرکوب نمی شوند. در ۲۶ تیر یک ناوگان انگلیسی به آبادان می آید و لنگر می اندازد، تعدادی سرباز به طرف بصره می فرستد و دست به تهدید کارگران خوزستان می زند. در سراسر ایران علیه سرکوب دولت و اقدامات انگلیسی، مردم دست به اعتراض می زنند. میتینگ های بزرگ در سراسر ایران تشکیل می شود و به دلیل این همبستگی دولت موفق به سرکوب نمی شود، تا این که دولت قوام از حزب توده کمک می گیرد تا نمایندگانش را به خوزستان بفرستد و این اعتصاب را که بدون دخالت و دستور این حزب شروع شده بود خفه سازد.



بالاخره ۲ نفر از حزب توده (رضا رادمنش و رضا روستا) و ۲ نفر از شورای متحده به خوزستان می روند و در میتینگ کارگران که ۳۰۰۰ نفر حضور داشتند شرکت می کنند و این ها می خواهند که اعتصاب به خاطر مصالح عمومی و به خاطر این که در جامعه نفاق دامن زده نشود و بهانه هایی از این قبیل متوقف شود. کارگران هم که فشارهای زیادی متحمل شده بود، وعده های دولت و سرکوب ها از طرفی، و از طرف دیگر نقش حزب توده و شورای متحده مرکزی موجب می شوند به اعتصابشان خاتمه دهند، و به این شیوه اعتصاب خوابانده می شود. دولت یک سری وعده می دهد، از جمله تعدادی از کارگران را آزاد می کند و اقدامات مختصر دیگر، ولی وعده همچنان توخالی باقی می ماند.

سال ۱۳۲۵ تنها سال سرکوب اعتصاب کارگران خوزستان نبود. جریان آذربایجان و کردستان نیز سرکوب شد. و مجموعاً اوضاع و احوال برای سرکوب جنبش کارگری مساعد شده بود. طبق آمار نزدیک به ۲۰۰۰۰ نفر از کارگران و اقشار مردم در این مقطع و تا سال ۱۳۲۶ در زندان ها محمد رضاشاه بودند. در این زمان دولت قوام متوجه نفوذ حزب توده شده بود و یک دولت ائتلافی به کمک این حزب تشکیل می دهد و ۳ وزیر از حزب توده انتخاب می شود که البته این هم دوام ندارد و تحت تحریکات، ایل قشقایی (ناصرخان) به فارس حمله کرده و شیراز را محاصره می کنند و یکی از خواست هایشان بر کناری وزرای توده ایست که مدت کوتاهی پس از آن آنها را برکنار می کنند و دولت یکپارچه شده و موفق می شود جنبش ها را سرکوب کند. استاندار خوزستان دستور می دهد کارگران عضو اتحادیه استخدام نشوند و حدود ۵۰۰۰ نفر از فعالین این اتحادیه ها را از کار اخراج می کنند. خیلی هایشان را حبس و یا تبعید می کند و در کنار این ها شرکت انگلیسی نفت اتحادیه های قلابی زرد تشکیل می دهد تا تفرقه را بین کارگران دامن بزند.



کارگران در مبارزات سیاسی و ضد امپریالیستی وسیعی که در این سال در ایران جریان داشت شرکت می کنند و در واقع نیروهای اصلی مبارزات ضد امپریالیستی هستند به عنوان مثال، آمریکا یک محموله مهمان را در سال ۳۰ به بندر شاهپور می فرستند که کارگران آن را تخلیه نمی کنند و دست به تظاهرات می زنند، شعار می دهند و میتینگ های خیلی بزرگی در تهران و شهرستان ها در مقابل توطئه های آمریکا و انگلیس برگزار می شود که به هر حال نیروهای عمده این مبارزات کارگرانند. و بدین ترتیب طبقه کارگر ایران همزمان با شرکت فعال در مبارزات ضد امپریالیستی برای بهبود شرایط زندگی خود دست به مبارزه زد که در سال ۳۰ بیش از ۲۰ اعتصاب کارگری برپا شد. در نیمه دوم ۳۱ کارگران راه آهن تهران، کارگران نساجی اصفهان، تبریز، کاشان، قم، چالوس، چرم سازی همدان و کارگران معدن زیر آب



اعتصاب کردند. اعتصاب کنندگان خواستار پرداخت دستمزد روزهای اعتصاب و بر سر کار آوردن کارگران اخراجی و آزادی کارگران زندان بودند. علی رغم فشارهای شدید مقامات دولتی کارگران آبادان، تهران، اصفهان، تبریز و سایر شهرهای ایران میتینگ هایی به مناسبت اول ماه مه تشکیل دادند و خواست های اقتصادی و سیاسی خود را مطرح کردند. در تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مشهور به قیام ۳۰ تیر علیه دولت قوام السلطنه کارگران ایران فعالانه شرکت داشته و تظاهرات کارگران ایران کاملاً جنبه سیاسی به خود گرفت. در پاییز ۳۱ جنبش اعتصابی کارگران در مقیاس وسیعی گسترش پیدا می کنند. در شهریور همان سال در تهران، اصفهان، جالوس، تبریز و سایر شهرها کارگران دست به اعتصاب می زنند. کارگران راه آهن و معلمین مدارس آبادان در مهر ماه همان سال اعتصاب می کنند. بورژوازی ایران که حکومت مصدق حامی منافع آن بود از گسترش جنبش کارگری به وحشت افتاد و همه کوشش خود را به کار برد تا آن را سرکوب کند. به همین جهت در بهار سال ۳۱ تهران و حومه حکومت نظامی اعلام شد. مقامات دولتی به سرکوب اعتصاب کنندگان پرداختند و سال ۳۱ نیروهای پلیس و ارتش سندیکای رانندگان و کارگران ساختمانی و فلزکار و مکانیک و غیره را اشغال کردند. مصدق بر اساس اختیاراتی که از مجلس گرفته بود قانون حفظ امنیت اجتماعی را امضا کرد که کارگران ایران علیه این قانون دست به اعتصاب و تظاهرات زدند و علی رغم وضع این قانون اعتصابات کارگری تا اواخر ۳۱ و اوایل ۳۲ نیز ادامه یافت.

سال ۲۹ طبقه کارگر نیروی بیشتری دارد و اوضاع واحوال برایش مساعدتر است. گزارشی از "تاریخ نوین ایران" از ایوانف در این باره می نویسد: از اواسط سال ۲۹ کارگران به تشکیل اتحادیه های کارگری غیر علنی پرداخته، که سازمان های این اتحادیه ها تحت رهبری حزب توده ایران تشکیل شد. در شهرهای زیادی حدود ۲۵ سازمان محلی اتحادیه های خود را تشکیل دادند. این اتحادیه ها حتی در بعضی از شهرهای خوزستان در نقاطی که تحت حکومت نظامی قرار داشت تشکیل شد. روزنامه "ظفر" ارگان اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران از مارس ۲۹ منتشر کرد در آوریل ۲۹ بطور مخفیانه منتشر گردید. جنبش اعتصابی در میان کارگران دائماً قدرت می گرفت. طبق خبری که روزنامه ظفر در اول مه ۲۹ منتشر کرد در آوریل ۲۹ در شهر شاهی چندین هزار نفر از کارگران نساجی دست از کار کشیدند و این امر باعث زدو خورد پلیس با کارگران اعتصابی شد.

در نیمه دوم سال ۲۹ در شهرهای سمنان، یزد، کاشان، رشت و تبریز بیش از ۱۰ اعتصاب کارگری رخ داد که اعتصابیون همراه با طرح خواست های اقتصادی، خواهان آن بودند که آزادی های سیاسی در ایران برقرار گردد و به مردم امکان داده شود تا به خاطر ملی شدن صنایع نفت مبارزه کنند. یک واقعه این سال (اسفند ۲۹) این بود که در دوران مصدق مجلس ۱۶، قانون ملی شدن نفت را تصویب می کند. در مقابل شرکت انگلیسی نفت بهانه هایی می آورد و یک سری از مزایای کارگران را قطع می کند، از جمله ۳۰٪ اضافه حقوق دستمزدی که قبلاً گرفته بودند قطع می شود و یک سری مغازه های خوارو بار فروشی را در منطقه خوزستان می بندند و تحریکات انگلیسی ها باعث برپا شدن مجدد جنبش کارگری در خوزستان می شود.

به دنبال این واقعه (در فروردین ۳۰) کارگران بندر ماهشهر دست به اعتصاب می زنند. کارگران آغاچری از آن ها حمایت می کنند و دست به اعتصاب می زنند، به زودی اعتصاب سراسری می شود و کلیه کارگران خوزستان به این اعتصاب می پیوندند، خلاصه هزاران کارگر نفت و تعمیرگاه ها و حمل نقل همه به پشتیبانی از کارگران اعتصابی دست از کار می کشند و اعتصاب عمومی در فروردین ۳۰ خوزستان را در بر می گیرد.

مجدداً دولت به کمک انگلیسی ها سرکوب و وحشیانه ای را شروع می کند. این دفعه انگلیس ناوگان شامل ۲ ناو هواپیما بر و ۱۲ ناو مین افکن و تعدادی زیادی کشتی به دریای عمان و خلیج فارس گسیل می کند تا کارگران را سرکوب کند. در مقابل این ها کارگران تسلیم نمی شوند و مقاومتشان گسترش می یابد و بخش هایی از کارگران و کارمندان که باقی مانده بودند دست به اعتصاب می زنند، مانند کارگران ساختمانی و لوله کشی جنوب و کارمندان اداره شرکت نفت، در همین سال صدای کارگران ایران در سراسر ایران باز به پشتیبانی از کارگران نفت بلند می شود، و اعتصابات وسیعی سایر شهرهای دیگر تظاهرات های همبستگی با کارگران جنوب شکل می گیرد. اعتصاب یک ماه ادامه دارد. کارگران از زن و مرد در مقابل ارتش ایران و انگلیس مقاومت می کنند.

فشار عمدتاً متوجه آغاچری، آبادان و ماهشهر است. ابعاد تظاهرات و مبارزات مردم خوزستان چنان وسعت می گیرد که شرکت انگلیسی نفت تصمیم می گیرد اتباع آمریکایی و انگلیسی را از خوزستان خارج کند، و به موافقت نامه ای با کارگران تن می دهد. خواست کارگران، تصویب قانونی مترقی کار، بیمه های اجتماعی، افزایش دستمزد، اجرای ۸ ساعت کار روزانه، اجرای دموکراسی در دستگاههای دولتی و اعطای آزادی به احزاب و اتحادیه های کارگری است. درکنار این مبارزات اقتصادی بعداً مطالبات سیاسی هم مطرح شد.

طبق گزارشات سال های ۳۱ و ۳۲ که دوره اوج گیری جنبش است مشخصا ۲۰۰۰ اعتصاب کارگری در این ۲ سال برپا می شود و در واقع یکی از سال های پر اعتصاب جنبش کارگری ایران است. در همین مقطع دولت آمریکا قدرت زیادتری در ایران گرفته و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را ترتیب می دهد و دنبال آن دولت موفق می شود این جنبش ها را در هم بشکند و قدرت خود را یکپارچه کند و جنبش کارگری پس از این اوجگیری در ۳۲ وارد یک دوره رکود می شود.

این دوره نسبت به دوره های قبل جنبش کارگری خیلی قدرتمندتر و عظیم تر است، در تحولات سیاسی دوران خود نقش دارد و در مبارزات اقتصادی و رفاهی خود هم ۲۵ و هم ۲۹ تا ۳۲ موفقیت هایی کسب می کند. به طور کلی وزنه اساسی در مبارزات دمکراتیک و ضد استعماری در این مقطع بردوش طبقه کارگر بود. علی رغم جریان رفرمیستی که حزب توده آن را هدایت می کرد، طبقه کارگر با اعتصابات سراسری و عظیمش به اقشار مختلف جامعه نشان داد که ظرفیت و توان آن را دارد که در صورتی که دارای سیاست و رهبری صحیح باشد مبارزاتشان را به سرانجام برساند، جایگاه بالاتری پیدا کند و جنبش دمکراتیک به افق امید بخشی تبدیل گردد. طبقه کارگر در برابر اقشار و طبقات دیگر نشان داد که با انضباط و تشکل پذیری اش و مبارزات وسیع ظرفیت و قدرت رهبری جنبش را دارد و اگر جریان کمونیستی و انقلابی در راس جنبش کارگری قرار می داشت در اوضاع و احوال مساعد سال های ۲۴-۲۵ و یا سال های ۲۹-۳۲ قطعاً موفق می شد قدرت سیاسی را به دست بگیرد. ولی جریان اصلی درون جنبش مانند مصدق با آلمان ها ملی شان و حزب توده، جریانی بودند که اساساً نمایندگی طبقاتی دیگر را می کردند. این گرایشات در درون طبقه حاکم و مسلط بودند، و گرایش رادیکالی که از طریق جریاناتی که از دوره اول باقی مانده بودند هم وجود داشت ولی نه در سطح جهانی و نه در ایران رهبری ایدئولوژیک سیاسی نداشت و نتوانست متشکل بشود. در این مقطع حزب کمونیست ایران نداریم و به همین دلیل جنبش کارگری علی رغم تمام ظرفیتی که از خود نشان داد و علی رغم تمام تلاش ها و وجود تشکل های وسیع کارگری قادر به سرانجام رساندن جنبش در این مقاطع نمی شود و این فرصت های بزرگ را از دست می دهد. کارگران ایران در زمینه مسائل اقتصادی و رفاهی تلاش کردند قانون کارگری را به دولت تحمیل کنند، که گرچه اجرا نشده ولی عقب نشینی مهمی برای بورژوازی بودند. شورای متحده از "شمسکا" در دوره اول قوی تر بود. اعتصابات سراسری زیادی در این دوره داریم و این نشان می دهد رهبران کارگران پخته تر و آبدیده ترند و ظرفیت رهبری مبارزات وسیع و سراسری را دارند، لیکن به دلیل نداشتن یک رهبری کمونیستی و انقلابی نتوانستند کل جنبش را به جایی برسانند. (ضرورت حزب کمونیستی)

پس از کودتای انتخاباتی ۲۸ مرداد ۳۲ دستگیری ها و اخراج و تصفیه ها شروع شد و فشار زیادی بر جنبش کارگری وارد آمد. در این سال ها از یک صد هزار کارگر موسسات نفت جنوب ۵۰ - ۶۰ هزار کارگر اخراج می گردند و تعداد کارگران شرکت نفت به حدود ۴۰۰۰۰ نفر کاهش پیدا می کند و این ضربه بزرگی به این بخش پیشرو کارگری ایران بود. با وجود این ها در فاصله سالهای ۳۲ تا ۴۲ و اصلاحات ارضی، طبقه کارگر ایران از هر فرصتی برای مبارزه و متشکل شدن استفاده کرد. برای نمونه کارگران نفت مسجد سلیمان و آغاجری، ۱۲۰۰۰ کارگر شرکت واحد تهران و بیش از ۳۰۰۰۰ کارگر کوره خانه های تهران برای چندمین بار در فاصله سالهای ۳۷ تا ۴۱ اعتصابات و مبارزات خونینی داشتند.

**رج می زنی دانه به**

**دانه**

**تار به تار**

**اشک را با خون.**

**خون را با فرش و**

**فرش را با فردا**

**و باز هم فکر می**

**کنید که فردا**

**خورشید**

**از مغرب طلوع**

**خواهد کرد.**

**بی آنکه حسرت**

**بخورید**

**که تمام زندگیت را**

**در دخمه شبی طولانی**

**گذشت**

**رج می زنی دانه به**

**دانه**

**تار به تار**

**اشک را با خون.**

**خون را با فرش و**

**فرش را با فردا...**



و ثانيا سرمایه داری انحصاری بتواند دولت و حاکمیت بورژوازی و مناسبات سرمایه داری در یونان را از خطر سقوط نجات دهد و دوباره این حلقه اکنون سست شده را در جایگاه خود ابقا نماید.

جدای از بحران عمومی سرمایه داری که در تمام شبکه اقتصاد جهانی گسترده شده، باید پرسید چه چیز اقتصاد یونان را این چنین به ورطه سقوط کشیده است؟ بورژواها از پرولترها می خواهند تا کدام بار بدهی را فداکارانه به دوش کشند؟ کشور یونان با ۱۱ میلیون جمعیت و اقتصادی ضعیف، متکی بر توریسم و ترانزیت کالا، پنجمین وارد کننده اسلحه در جهان است. یا به صورتی دقیق تر، اولین و بزرگ ترین وارد کننده اسلحه در قاره اروپا و کشورهای عضو ناتو، و دولت آلمان به عنوان سومین صادر کننده بزرگ اسلحه پس از آمریکا و روسیه، اولین شریک تجاری یونان در این تجارت شرافتمندانه می باشد. قضیه زمانی جالب تر می شود که روزنامه های دست راستی کشورهای ثروتمند اروپا و خصوصا آلمان، مردم یونان را به تنبلی و بی عملی متهم می کنند، که می خواهند بدون زحمت از دسترنج مردم سایر کشورها استفاده کنند. اما کاملا روشن است که چه کسی کار می کند و چه کسی از فوق سودهای میلیاردی نفع می برد. مسئله به طور خلاصه از این قرار است: ما به شما وام می دهیم، شما از ما اسلحه می خرید، سپس ما اصل وام و سودهای نجومی را از شما باز می ستانیم و به این ها اضافه کنید کلیسای قدرتمند و دارایی های خارج از کنترل آن و بوروکراسی به غایت فاسد یونان که گاه و بی گاه اخبار رسوایی های آن به بیرون هم درز پیدا می کند. به همین دلیل، کارگران و مردم معترض یونان در تظاهرات های خود، دولت و سیاست مداران کشورشان را "دزد" خطاب می کنند و خواهان بازرسی دارایی های کلیسا، دفاتر مالی بانک ها و اموال وزرا، نمایندگان و مدیران ارشد هستند.



## بحران در یونان و دامان پوشیده کاپیتالیسم!

شهرام شفق

*آنچه در اقتصاد ملی سرمایه داری مال همه است، بدهی های عمومی است. این بدهی ها مال همه است و بقیه چیزها مال یک عده خاص .*  
(کارل مارکس)

اجرای توافق با اتحادیه اروپا منوط به فداکاری های بزرگ مالی است که شهروندان یونان باید متقبل شوند. کاهش دستمزدها، حقوق بازنشستگی و افزایش مالیات ها از جمله این فداکاری ها است. (ژرژ پاندرئو نخست وزیر یونان)

کارگران یونان در روز ۴ مه اعتصابی ۴۸ ساعته را سازمان دادند. در این اعتصاب عمومی بخش های صنعتی و خدماتی کل کشور شرکت کردند. این سومین اعتصاب بزرگ در ۶ ماه اخیر بوده است، یعنی اعتصابات ماه دسامبر سال میلادی گذشته و پس از آن اعتصاب سراسری ماه مارس؛ و به این ها اضافه کنید بی شمار شورش شهری، اعتصابات محدود در بخش های مختلف صنعتی و خدماتی، تظاهرات های اعتراضی، قیام دانشجویان و جوانان و... که در دو سال گذشته در بیش از ۶۰ شهر یونان به وقوع پیوسته است.

بحران سرمایه داری جهانی و متعاقب آن ورشکستگی دولت یونان به عنوان یکی از ضعیف ترین اقتصادهای حوزه یورو و اتحادیه اروپا، عامل اصلی این اعتراضات است. سرمایه داری یونان برای کاهش کسری بودجه و بازپرداخت بدهی های سرسام آور خود (بیش از ۲۵۰ میلیارد یورو) قصد دارد تا به عادت مالوف دولت های بورژوازی تمام تاریخ، بار این افلاس را بر دوش طبقات پایین جامعه بگذارد. اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول راه حل ها و شروط خود برای اعطای وام به دولت یونان را ارائه کرده اند. این شروط که از کانال دفتر صدارت اعظم مرکل (بانوی آهنین ۲) وارد مجاری دیپلماتیک اتحادیه اروپا و رسانه های عمومی شده و تحت نام "طرح ریاضت اقتصادی"، توسط پارلمان یونان و دولت فرمانبردار "پاسوک" مورد تصویب قرار گرفته، طبقه کارگر و خرده بورژوازی پرولتریزه شده را در سه سطح مورد تهاجم قرار می دهد: اول، کاهش حقوق مزدبگیران و بازنشستگان، بالا رفتن سن بازنشستگی، بالا رفتن میزان مالیات بر دستمزدها و همچنین برخی کالاها و لغو کامل پاداش ها و ثابت نگاه داشتن دستمزدها در سه سال آینده. در سطح دوم، خصوصی سازی ها این بار تتمه مایملک ملی را هدف قرار می دهد و سازمان آب و شبکه ریلی کل یونان را حراج خواهد نمود. و سوم این که قرار است نهادهای اجتماعی که نقش تامینی و حفاظتی برای گروه های اجتماعی آسیب پذیر مانند کودکان، سالمندان و بازنشستگان را بر عهده دارند، در راستای صرفه جویی دولت، در هم ادغام و یا منحل گردند. این برنامه های آشنا (برای طبقه کارگر جهانی و ایران) باید وجه الضمان پرداخت وام به دولت یونان شود تا اولاً از سقوط بیشتر یورو و سرایت بحران ورشکستگی به دولت هایی نظیر پرتغال و اسپانیا و ایتالیا جلوگیری کنند

۷- در یک نگاه کلی هیچ حزب و سازمان سیاسی متعلق به خود طبقه کارگر که توانایی برهم زدن توازن قوا به نفع طبقه را داشته باشد، دیده نمی شود. تمامی فراز و فرود های طبقه کارگر یونان فارغ از هر حزب رادیکال و مارکسیستی قابل بررسی و توضیح است. به این ترتیب امکان وحدت تئوری انقلابی با پراتیک جنبش طبقه کارگر عملاً منتفی است و نتیجتاً افق انقلاب سیاسی طبقه کارگر در آینده ای نزدیک وجود ندارد. با این حال ما سوسیالیست ها باید با چشمانی گشاده به یونان بنگریم...

زیرا:

دستاورد قیام یونان بیش از هر چیز نمایش پتانسیل انقلابی طبقه کارگر برای به زیر کشیدن نظام بردگی مزدوری و چشم انداز رهایی طبقه کارگر است. در عصر بحران سرمایه داری، در دوره افول نئولیبرالیسم و اسطوره هایش و تمامی چرندیات ایدئولوژیکی که به نام حقیقت علمی هر روز و هر ساعت به خورد توده ها داده می شود، یونان و تجربه رو به کمال آن در پیچه ای است برای آزمون های دشوار آینده. نبرد آتی طبقه کارگر جهانی از خلال مسائلی خواهد گذشت که کارگران و سوسیالیست های یونان اکنون با آن مواجه اند. این مسائل در سطح پروپلماتیک نظری باقی نخواهند ماند. جنبش سوسیالیستی طبقه، برای پیشروی نیاز دارد تا علاوه بر شناسایی تغییرات جدید در سیستم مستقر، تاکتیک های متناسب با این تغییر و تحولات و نیز شکل سازمانی انقلابی خویش را برگرد و اشکال و کیفیت های متفاوت و جدید این سازمان ها را به وجود آورد. طبقه کارگر یونان نشان می دهد که علی رغم نمایش رقت بار اعتماد به نفس بورژوازی، استحکام اقتصادی و سیاسی سیستم چقدر آسان فرو می پاشد. و برای تداوم مبارزه و پیروزی در این نبرد، ضرورت سندیکا، شورا و حزبی که به صورت عینی در پیوند با سوسیالیسم طبقه کارگر باشد چه میزان حیاتی است.

نیازی به پیش بینی های داهیهانه نیست. آن چه امروز در آتن و تسالونیکی می گذرد، آنچه فردا گریبان مادرید و لیسبون و تهران و... را خواهد گرفت، آزمونی بینهایت دشوار برای محک تمامی تاکتیک ها و استراتژی هایی است که نیروهای سیاسی مختلف یا به بیانی مارکسیستی، منافع طبقاتی مختلف در دستور کار جنگ طبقاتی حاد شده قرار می دهند. برای کارگران و سوسیالیست ها، پیروزی انقلاب در گرو پیروزی استراتژی سوسیالیستی در متن این بحران اجتماعی است. این امری است که از راسته کتاب فروش ها و از سالن های مطالعه به بیرون تراوش نمی کند بلکه ریشه در مبارزات هرروزه اقتصادی-سیاسی طبقه کارگر و پراتیسین های آن دارد.

کارگران و زحمتکشان یونان به حق تصمیم گرفته اند تا در برابر موج تعرض سرمایه داری مفلس و ورشکسته ایستادگی کنند. عالیجنابان رای بر این داده اند که چون همیشه فشار بار تناقضات ذاتی سیستم سرمایه داری را بر دوش ایشان گذارند و کارگران فریاد می زنند نه! درست به همین دلیل ما از طبقه کارگر رزمنده یونان متشکریم، زیرا کوچکترین دستاوردشان تابش نور به مخفی ترین زوایای پروسه تحول انقلابی جامعه بوده است، زیرا مقاومت را می آموزند و می آموزانند. ما از رفقای یونانی متشکریم زیرا قصد آن دارند تا زنجیر اسارت پرومته را از هم بدرند. درود رفقا! به پیش!



از اعتصابات یونان چه می باید آموخت؟

اعتصاب اخیر در یونان، آزمون و تجربه ای مهم نه فقط برای طبقه کارگر آن کشور بلکه برای طبقه کارگر جهانی است. طبقه کارگر یونان در حالی این اعتصاب را سازمان داده است که: ۱- سنت مقاومت در برابر فاشیسم هیتلری و پس از آن جنگ داخلی و همچنین مقابله با دولت کودتایی سرهنگ ها را در تاریخ معاصر خود دارد ۲- به علت شرایط سیاسی اروپا و نقش اقتصادی حاشیه ای این کشور در این بلوک امپریالیستی هیچ گاه سوسیال دموکراسی و رفرمیسم نتوانسته اند نقشی را که در اخته کردن اتحادیه های کارگری در اروپای غربی ایفا کرده اند به طور کامل در یونان پیاده نمایند ۳- با وجود تز پیشین این اتحادیه ها همچنان وظیفه اصلی خود در جهت سرکوب اعتصابات، ترتیب دادن مذاکره و مصالحات با سرمایه داران و دولت را حفظ نموده اند و نقش ستون پنجم بورژوازی در جنبش کارگری یونان را به عهده دارند. برای نمونه GSEE یا کنفدراسیون عمومی اتحادیه ها که سوسیال دموکرات و رفرمیست است و در دو سال گذشته بارها دفاتر و ساختمان اصلی آن توسط کارگران انقلابی تسخیر شده و تالی استالینیست آن PAME یا جبهه کارگران رزمنده که وابسته به حزب کمونیست یونان است و سعی می کند تا نبض تحرکات و اعتراضات طبقه کارگر را در دست گیرد (درست مشابه آنچه حزب کمونیست فرانسه و اتحادیه های وابسته اش با قیام ۱۹۶۸ کردند) ۴- احزاب چپ غیر کارگری و بطور مشخص دو ترند اصلی آن، سوسیال دموکراسی و چپ سابقاً اردوگاهی پایه سیاسی و حکومتی اتحادیه های پیش گفته بوده و در هر مقطع از بحران های اقتصادی-سیاسی، برای تضمین دوام و ادامه حاکمیت نظام سرمایه از جایگاه اپوزوسیون (البته پارلمانی) به پوزوسیون اسباب کشی می نمایند. ۵- در عین حال، خط فاصل بین مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی طبقه کارگر به دلیل بحران حاد سیستم و عدم ثبات جامعه کاملاً محو شده و ایده اعتصاب عمومی در درجه اول روحیه کارگران را بالا برده، در درجه دوم توان بسیج و سازماندهی بخش های مختلف و تکه تکه شده طبقه (که ذیل کارخانه های صنعتی، کارگاه ها و بخش های خدماتی و کشاورزی و... می گنجد) را افزون تر کرده و در درجه سوم قدرت دولت و ابزار سرکوب آن را تحلیل برده است ۶- جنبش دانشجویی چپ، رادیکال و رزمنده ای با سابقه مبارزاتی درخشان - که مقاومت قهرمانانه پلی تکنیک آتن در برابر حکومت سرهنگ ها را در دهه ۷۰ بر تارک خویش دارد - همیشه در صف اول مبارزات ضد سرمایه داری در کنار طبقه کارگر حضور داشته است. در چند سال اخیر نیز مبارزات دانشجویان به مثابه چاشنی انفجاری نبرد کارگران و زحمتکشان یونان عمل نموده است.





## بیانیه دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های ایران

### به مناسبت اول ژوئن روز جهانی کودک

سرگردان و بی چاره  
همیشه کار و کار  
بازی و تفریحی کجاست؟  
ما کودکان کاریم  
ما دنیا را می سازیم  
ما می گوئیم کارگریم  
چه کسی می شنود؟  
این حرف های قشنگ را  
این حرف های تکراری را  
کودکان خیابان  
بی پناه و سرگردان  
کارگران کوچه ها  
بازار و خیابان.

#### آنیتا، سیزده ساله، عضو «انجمن حمایت از کودکان کار»

اول ژوئن روز جهانی کودک، سمبل بیش از دو قرن بربریت سرمایه داری علیه بی دفاع ترین بخش از بشریت، یعنی کودکان است. کودکانی که به یمن این توحش سازمان یافته و ریشه دوانده در تک تک سلول های اجتماع، هرگز کودکی را تجربه نمی کنند، مورد تعرض و تجاوز مضاعف قرار می گیرند، از آموزش، حداقل زندگی انسانی و شادی کودکی محروم اند و به فجیع ترین نحو ممکن برای بازتولید سود و ثروت از سوی سیستم ضد انسانی کاپیتالیسم مورد سوء استفاده قرار می گیرند.

نظام سرمایه داری از بدو زایش خود، کودکان را با بالاترین نرخ استثمار به بردگی کشانده است و تمام سرمایه آنان که کودکی است را از آنان ربوده است. این نظام هار و لجام گسیخته، در طول تاریخ سیاه و خونین خود، علاوه بر زنان و مردان کارگر، بر دوش نحیف میلیون ها کودک ایستاده است، و هزار هزار کودک بی پناه را زیر پا له کرده است تا چرخ آدم کشی و سود پرستی اش بچرخد و فربه تر شود و این در حالی است که این کودکان به واقع کارگر نیستند تا با اراده نیروی کار خود را بفروشند، بلکه آنان بردگانی هستند که اگر زنده بمانند برای کارگر شدن در نظام منحن سرمایه داری آبدیده می شوند.

نظام سرمایه داری با گذشت زمان، مدعی بهبود وضعیت زندگی بشر است و آن قدر وقیحانه چنین ادعایی را طرح می کند که بسیاری از انسان ها فراموش می کنند که این پرسش را طرح نمایند که: «چرا این نظام نتوانسته است کار کودکان را ملغی نماید؟!»

و این در حالی است که کار کودک، نمایانگر یکی از ضد انسانی ترین مظاهر نظام شوم سرمایه داری بوده است که هر ساله، میلیون ها کودک را در اقصی نقاط جهان، قربانی فقر، بیماری، جنگ، قاچاق انسان، آوارگی و مهاجرت، بردگی جنسی و در یک کلام، سودپرستی بی پایان کاپیتالیسم سیری ناپذیر می نماید. سرنوشت دلخراش میلیون ها کودک کار، به ما خاطر نشان می کند، که سرمایه داری، اساساً نمی تواند جزئی ترین تغییر را در درون خود برای بهبود زیست انسان ها و به ویژه کودکان اعمال نماید. بنابراین، تنها راه رفع و الغاء کار کودکان، عبور از نظام سرمایه داریست، و درست در این نقطه است که ما، باردیگر باید سرهای خود را به سمت تنها نیروی قادر به تغییر و عبور از وضعیت موجود بچرخانیم: طبقه کارگر جهانی!

طبقه کارگر در تمام نقاط دنیا، تنها نقطه اتکای واقعی، برای مبارزه علیه کار کودک و احقاق حقوق کودکان به مثابه آسیب پذیر ترین و بزرگ ترین قربانی بربریت سرمایه داری است. طبقه کارگر در جهان و ایران که سرمایه داری اسلامی، کودکان را به طور مضاعف به بردگی کشانده، تنها نیروی اجتماعی است که می تواند به حمایت و دفاع از کودکان بی پناهی برخیزد که با دستمزدهایی شرم آور و بهره کشی آشکار، به کار گماشته می شوند و در معرض تجاوز، آزار، تهدید و دهشتناک ترین آسیب های روحی و روانی می شوند و کودکی شان نیز از ایشان ربوده می شود تا جیب سرمایه داران پُر تر شود و وجود نحیف ایشان، تکیده تر...

دفاع از حقوق کودکان، به ویژه تلاش در جهت لغو کار کودک، یکی از بنیادی ترین مبارزاتی است که در بطن هر جامعه ای در جریان است و تمام نیروهای پیشرو اجتماعی، کارگران، زحمتکشان، زنان، معلمان و دانشجویان، همه و همه باید در کنار یکدیگر و با رهبری طبقه کارگر علیه رفع هرگونه ستم، تبعیض و استثمار کودکان بکوشند و به هر طریق ممکن علیه تمام مظاهر این جنایت آشکار و سازمان یافته حاکمیت سرمایه بکوشند.

#### بهره کشی و بردگی کودکان ممنوع!

زنده باد مبارزات متحد علیه لغو کار کودک به رهبری طبقه کارگر!

زنده باد سوسیالیسم!

دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های ایران

۱۱ خرداد ۱۳۸۹/۱-۶-۲۰۱۰

## درس های اعتصاب عمومی مردم کردستان را سرمشق مبارزات آتی خود قرار دهیم

سارینا پیکر

دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی در یک حرکت ضد انسانی، سحرگاه روز ۱۹ اردیبهشت ماه پنج تن از فعالین سیاسی که در مخوف گاه اوین زیر شکنجه و آزار بودند را به جوخه دار کشاند.

فرزادکمانگر، شیرین علم هولی، علی حیدریان، مهدی اسلامیان و فرهاد وکیلی پنج ستاره درخشان آسمان ستم دیدگانی بودند که به شیوه غیر انسانی و در یک حرکت جنایت کارانه توسط پاسداران نظم سرمایه اعدام گردیدند.

اعدام این پنج فعال سیاسی موجی از خشم و نفرت را در دل مردم ایران علی الخصوص مردم مبارز و انقلابی کردستان به وجود آورد. مردم کردستان در مقابل این حرکت ضد انسانی سکوت نکردند و در روز ۲۳ اردیبهشت ماه با اعتصاب عمومی در سراسر شهرهای کردستان جواب دندان شکنی به حامیان نظم سرمایه دادند.

روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه، دانشگاه ها، مدارس، کارخانه ها، کارگاه ها، مغازه ها، ادارات دولتی و کسبه ها در یک حرکت متحدانه و بی نظیر دست به اعتصاب زدند و سراسر کردستان را به تعطیلی کشاندند. مردم مبارز کردستان یک بار دیگر در طول مبارزات بر حق خود در یک حرکت کاملا آگاهانه و سیاسی، حرکت ضد بشری حکومت را محکوم کردند و جنبش کردستان را وارد مرحله جدیدی از مبارزات برحق خود نمودند.

مردم کردستان با اعتصاب عمومی یک پارچه خود به سران و سردمداران نظم سرمایه نشان دادند، که توده های به جان آمده در ایران هیچ گاه مرعوب سیاست های سرکوب و ضد بشری این حکومت نخواهند شد، بلکه دست زدند به چنین اقدامات جنایتکارانه ای تنها خشم و نفرت مردم را شعله ور نگه می دارد و صفوف آن ها را برای مبارزه ای جدی و کارساز بر علیه سیستم متحدتر و متشکل تر می کند.

فراخوان اعتصاب عمومی سراسری در کردستان در اعتراض به اعدام پنج فعال سیاسی که توسط رژیم اعدام شده بودند، از سوی جریانات و تشکل های متعددی مورد پشتیبانی قرار گرفت. هر چند فراخوان این اعتصاب تنها برای شهرهای کردستان بود، اما دستاوردهای این اعتصاب عمومی برای کل جنبش آزادی خواهانه ای بود که امروز در جامعه ایران در جریان است. هر چند در اوایل فراخوان اعتصاب سراسری، جریانات چپ و نهادها و تشکل های مستقل کارگری و دانشجویی چه در داخل و چه در خارج کشور از آن پشتیبانی کردند، اما جریانات و گرایشات ناسیونالیستی با دودلی و توهم به این مسئله برخورد کردند. اپورتونیسم ناسیونالیسم گرد تا جایی بود که احزاب و جریانات ناسیونالیستی در آخرین روزها و آخرین شب های مانده به اعتصاب سراسری، پشت این فراخوان آمدند و از آن پشتیبانی کردند.

ناسیونالیسم گرد بر اساس سیاست و استراتژی بورژوازی اش همیشه حافظ نظم موجود بوده و سیاست این جریانات بر اساس سازش و معامله گری و اصلاح سیستم بوده است. این جریانات هیچ وقت مبارزه خود را در راستای منافع مردم به پیش نبرده اند بلکه مبارزه این جریانات ارتجاعی برای کسب قدرت و موقعیت خود در جامعه بوده است.

اما خوشبختانه این یکی از دستاوردهای اعتصاب سراسری ۲۳ اردیبهشت ماه بود که توازن قوا در کردستان به نفع جنبش سوسیالیستی و گرایش چپ رقم خورد. اتحاد و هم سوئی جریانات چپ و کمونیست با هر اختلاف نظر و استراتژیکی که دارند این را به خوبی نشان داد که در کردستان به مثابه سنگر آزادی کماکان گرایش سوسیالیستی دست بالا را دارد و ناسیونالیسم گرد بر اساس ماهیت سازشکارانه و توهم آمیزش به حکومت سرمایه داری اسلامی، موقعیت منزوی تری در جامعه کردستان پیدا کرده است.

جریانات چپ و سوسیالیست باید از اعتصاب سراسری درس بگیرند و آن را حرکتی در جهت اتحاد عمل بیشتر با یکدیگر جلوه دهند. اتحاد، همبستگی یکی از درس های اعتصاب عمومی مردم کردستان برای مبارزات آتی ما و کل جریانات چپ می باشد.

یکی دیگر از درسهای که ما باید از اعتصاب عمومی مردم کردستان بگیریم این است که مردم کردستان در این روز با این حرکت پیشرو و رادیکال خود اعلام کردند که با هم سرنوشتان خود در سراسر ایران یک منافع دارند و اعلام کردند که جنبش کردستان بدون پشتیبانی و هم سرنوشتی با مردم سراسر ایران نمی تواند به پیروزی نهایی برسد. این حرکت متحدانه و رادیکال مردم مبارز کردستان نیرو و توان و انرژی قابل ملاحظه ای به مبارزات توده های مردم آزادی خواه در ایران بخشید و زمینه رهبری رادیکال و سوسیالیستی در ایران را بیش از هر زمان دیگری مهیا ساخت. مردم مبارز کردستان در این روز نشان دادند که جنبش کردستان یکی از سیاسی ترین و آگاه ترین و پیشرو ترین جنبش های موجود در جامعه ایران است.

مردم مبارز کردستان در روز ۲۳ اردیبهشت ماه با این حرکت متحدانه خود برگی زرین و پر افتخار به مبارزات حق طلبانه و رادیکال خود افزودند. روز ۲۳ اردیبهشت ماه در تاریخ مبارزات این جنبش همیشه به یاد ماندنی است و درس و دستاوردهای این حرکت پیشرو برای مبارزات آتی همه انسان های آزادی خواه و برابری طلب سر مشق قرار می گیرد.

ما به عنوان دانشجویان سوسیالیست با دو نهاد مستقل دانشجویی در بیانیه ای از این فراخوان اعتصاب عمومی پشتیبانی کردیم و آن را حرکتی کاملا رادیکال و پیشرو برای مقابله با دستگاه سرکوب دانستیم. ح

ال هم بعد از برگزاری موفقیت آمیز و شکوهمند این اعتصاب عمومی دست همه کسانی را که در این اعتصاب شرکت داشتند و به نحوی در پیشبرد و برگزاری آن سهیم بودند را به گرمی می فشاریم و اعدام پنج فعال سیاسی رامحکوم می دانیم و اقدام متحدانه و یکپارچه مردم کردستان در مقابل این جنایات را امری ضروری و رادیکال ارزیابی می کنیم و به همه فعالین جنبش های اجتماعی توصیه میکنیم که باید از اعتصاب عمومی متحدانه مردم کردستان درس بگیریم و دستاورد و پیامدهای آن را برای مبارزه آتی جنبش مان مورد استفاده قرار دهیم.

ادامه داشتن اقدامات و چنین حرکتی از سوی انسان های آزادی خواه و برابری طلب چه در داخل و چه در خارج برای مقابله با دستگاه سرکوب و جلوگیری از ادامه روند این حرکات غیر انسانی را ضروری و حرکتی کارساز و موثر می دانیم. ما باید از هم اکنون شعار دفاع از آزادی زندانیان سیاسی و لغو حکم اعدام و شکنجه را در دستور مبارزات روزمره خود قرار دهیم و دیگر فعالین جنبش های اجتماعی را به سوی این حرکت بکشانیم.

احزاب سیاسی لیبرال که معمولاً از لحاظ اجتماعی و سیاسی، بیشتر خود را وام دار نظرات افرادی چون کارل پوپر می دانند، شاید از این دایره بیرون نباشند. هرچند شاید این مسئله به صورت ناآگاهانه وجود داشته باشد. کارل پوپر به عنوان یک فیلسوف در حوزه ی مسائل اجتماعی و سیاسی در کتاب معروف خود یعنی "جامعه باز و دشمنان آن"، سه نفر از متفکران و فیلسوفان بزرگ جهان ما یعنی افلاطون، هگل و مارکس را دشمن جامعه ی باز خود معرفی کرده و تقریباً همه آنها را دشمن آزادی واقعی می شمارد و آنها را به گرایش به نوعی اقتدارگرایی متهم می کند و یکی از دلایل خود علیه آنها را، عدم اعتقاد به وجود جریان آزاد اندیشه و فکر، در جریان اداره ی جامعه می داند.

جدا از تحلیل غیر منصفانه ی پوپر از اندیشه های غیر لیبرالیستی و پرداختن به آن، بهتر است ببینیم که چرا لیبرال ها به ما برچسب ضدیت با فضای باز فکری می زنند و آیا این نشان از یک هراس درونی از افشای استبداد مخفی درون بورژوازی دارد؟

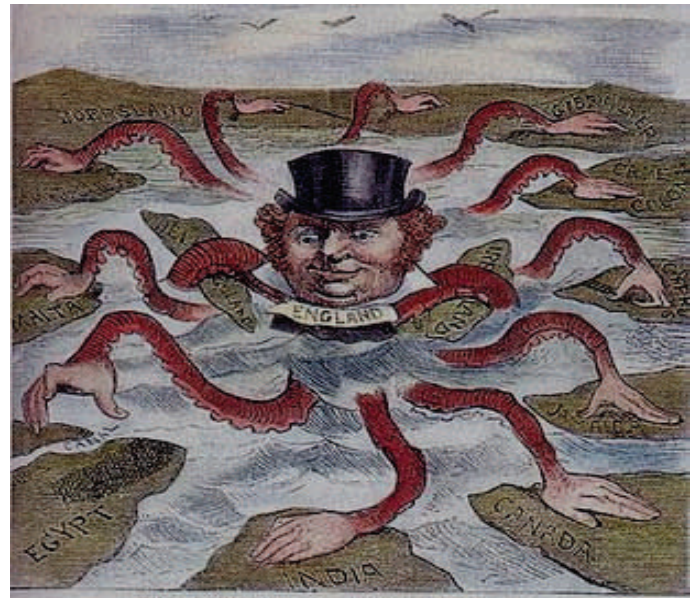
مناسبات دنیای سرمایه داری و جهان لیبرالیستی امروز، کاملاً فضایی ضد این ادعاها را تولید کرده و با وجود شعارهای لیبرالیستی این افراد که گوش فلک را کر کرده است، فضای عمومی و رسانه ای مدینه فاضله های لیبرالیستی، نه تنها لایق چسباندن عنوان "آزادی اندیش بودن" و "دارای قدرت تحمل تفکرات منتقد این جهان" نیستند، که فضای فکری و اطلاع رسانی در جهان را گاهی از گذشته هم فقیر تر کرده اند.

اگر فضای رسانه ای فعلی در جهان غرب را درست بنگریم، قطعاً به تضاد بین اصول لیبرالیستی یاد شده خواهیم رسید. تناقض اصلی این نگرش تئوریک، صرفاً در پراتیک واقعی و اجرای عینی آن در جامعه به شکل مصداقی آن نیست و ریشه در برخی اشتباهات و بی انضباطی های جامعه و یا بدشانسی ها و بحران های خاص اقتصادی و اجتماعی جهان غرب ندارد. بلکه خود این تضاد ریشه در بنیان های فکری همین فیلسوفان اجتماعی و سیاسی دارد. چرا که شما می توانید عقیده ی خود را در مورد زوال این جهان فریاد بزنید ولی چون قدرتی ندارید، هیچ کس صدای شما را نخواهد شنید.

یعنی به طور دقیق تر، بر اساس اندیشه های فعلی حاکم بر کشورهای غربی- بر خلاف ادعاهایی که در مورد فضای باز اجتماعی می کنند - به دلیل ساختار اقتصادی خاصی که همین نظریه پردازان (مثل هایک و پوپر و ...) به آن اعتقاد داشتند (یعنی اقتصاد بازار آزاد سرمایه داری و آزادی مالکین خصوصی)-، چیزی به نام فضای کاملاً باز برای ترویج عقاید و چالش بین آنها در عمل بوجود نمی آید.

در چنین ساختاری، نقد همه چیز و همه کس می تواند آزاد باشد و معمولاً هیچ کس به خاطر بیان عقاید مواخذه نمی شود. ولی هدف از بیان عقاید (که همان گسترش طرز فکر و تضارب آراء و تشخیص عقیده ی درست از عقیده ی نادرست تر است)، در این فضا به لحاظ عملی، کاملاً مخدوش است. زیرا در این بین مسئله ی چگونه ترویج دادن افکار و عقاید و اطلاعات مطرح می شود و ساختارهای اجتماعی مورد نظر این افراد، چنین فضایی را ابداً تولید نمی کند.

فلسفه ی وجودی رسانه ها در دنیای بورژوازی امروز، با ثروت و قدرت گره خورده است. بعد از دوران رنسانس و اختراع صنعت چاپ، نخستین بار این دولت های نیمه مستبد اروپایی و ثروتمندان و اشراف نو ظهور بودند که با امکانات وسیع مالی خود، این ابزار تولید فکر را مانند دیگر ابزارهای تولید در جامعه، در چنگال خود گرفتند.



## رسانه های عصر سرمایه سالاری و وظایف جنبش چپ در قبال آن ها

رضا اسدی

دیدگاه های فیلسوفان سیاسی بورژوا مخصوصاً نظریه پردازان اجتماعی- سیاسی طرفدار لیبرالیسم، اغلب به این امر اشاره دارد که برای از بین رفتن قدرت متراکم و بلامنازع سیاسی (که منجر به تولید یک حکومت مستبد می شود)، نیاز به یک جامعه ی چند صدایی است که در آن همه ی نخبگان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه، بتوانند صدای خود را به دیگران برسانند و مردم را نسبت به مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اطراف خود آگاه سازند.

این آگاهی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی موجب می شود که دموکراسی در یک جامعه کور نباشد و اصطلاحاً "دیکتاتوری اکثریت" جامعه را در چنگال خود نگیرد. زیرا انتخاب نا آگاهانه، با وجود جامعه ای که در آن جریان آزاد اطلاعات وجود ندارد، استبدادی نامرئی است که می تواند به مراتب بدتر از شرایط استبداد رسمی باشد. زیرا در نظام های اجتماعی دیگر، پشتوانه ی رای مردمی وجود ندارد و طبیعتاً قدرت مانور احزاب مستبد و یا اشخاص دیکتاتور مسلک در مورد مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کمتر خواهد بود.

ولی در حالت "استبداد و دیکتاتوری اکثریت"، دست افرادی که با ادعای داشتن رای واقعی مردم، به اشتباهات متعدد دست می زنند تقریباً باز خواهد بود و جامعه ی نا آگاه هم (که فکر می کند انتخاب درستی کرده و رهبران جامعه اش خط درستی را دنبال می کنند)، تا حد زیادی از رهبران خود گمارده تبعیت خواهند نمود. امروزه در جهان رسانه ها این نقش را بر عهده دارند که از به وجود آمدن چنین فضایی جلوگیری کنند. شعار "جریان آزاد اطلاعات" که یکی از پایه های دنیای آزاد و دموکراسی لیبرال شمرده می شود هم، بر اساس چنین منطقی مطرح شده است. در فضاهای بسته ی فکری، افشار قدرتمند جامعه از ثروتمندان و سرمایه داران گرفته تا سران حکومتی، به راحتی می توانند حتی بخشی از فرهنگ مردم را به نفع خود تغییر دهند.

سیاست مداران دنیای امروز، برای تبلیغات انتخاباتی خود نیاز به حمایت های سنگین مالی از سوی ثروتمندان دارند و رفع این نیاز از طرف مقابل باید پاسخی داشته باشد و این پاسخ چیزی جز وابستگی افراد حکومتی به جریانات خاص بورژوازی نیست. گاهی نیز خود صاحبان ثروت و سرمایه دست به کار شده و خود را به عنوان یک سیاستمدار معرفی می کنند. این ها پدیده هایی است که ما هر روز در دنیای سیاسی اطراف مان شاهد آن هستیم و این در حالیست که امروز رسانه ها (به واسطه ی همین سیرک های انتخاباتی) برای خود القابی مثل "رسانه های جمعی!" و "فراهم آوردندگان فضای جریان آزاد اطلاعات"، را یدک می کشند.



در این ساختار رسانه ای علاوه بر دیده نشدن حقایق و زیر پوسته ی جامعه، حق همیشه آن چیزی است که حاکمان بر رسانه می گویند. اگر هم رسانه ای مستقل در این میان باشد، قطعاً به واسطه ی عدم پشتیبانی مالی و سرمایه ای، صدایش در میان فریادهای رسانه های بزرگ، گم خواهد شد. رسانه همواره جایگاهی برای مونولوگ (صحبت یک طرفه) هست و به چالش کشیدن نظرات و آراء و اندیشه های بیان شده در آن رسانه و همینطور بررسی دقیق اخبار و رویدادها به لحاظ صدق آن و صحت انتقال آن، دیده نمی شود.

اگر فردا از این رسانه ها بشنویم که مثلاً در آفریقای جنوبی سلاح های کشتار جمعی کشف شده و یا در برزیل بن لادنی پیدا شده و یا استرالیا در پس برنامه های راکتورهای هسته ای خودش برنامه های تولید سلاح های کشتار جمعی دارد، دیگر نباید تعجب کنیم. زیرا کارتل های نفتی و تراست های عظیم و شرکت های غول پیکر فولاد و اسلحه سازی نباید با رکود مواجه شوند!

طبعاً نباید از این ساختار رسانه ای انتظار داشت تا مسائلی چون علل جنگ ها و فقر و نابودی آرام محیط زیست و خشونت های قومی و مذهبی مطرح شود و نشان دادن آثار سرمایه داری و امپریالیسم در جهان، دیده شود و این بار نیز باید به صورت خودجوش و با استفاده از حداقل امکانات علیه این ساختار، اندیشه ها و آرمان ها و حقوق توده ها را فریاد زد.

در این فضای رسانه ای، قطعاً نمی توان منتظر رشد فرهنگ عمومی و رشد گسترده ی آگاهی های اجتماعی موثر بود. ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که صاحبان رسانه های بزرگ (که به دنبال جلب مخاطب عام بیشتر و در نتیجه تبلیغ کالاهای بیشتر و در نهایت سود بیشتر هستند) به یکباره دلسوز منافع بلند مدت اجتماعی بشوند. منافعی که ما سوسیالیست ها آن را لازمه ی برقراری حقوق اصلی افراد در جامعه ی مورد نظر خود می دانیم.

کلیسا که سابقاً مرکز کنترل ذهن توده ها بود، با زوال قدرت سیاسی و اقتصادی خود و تکامل روش تولید در جامعه، جای خود را به رسانه ها و روشنفکران بورژوازی فعال در عرصه ی رسانه (که مشی این رسانه ها را به نفع صاحبان آن تعیین می کردند) داد. از آن جا بود که انحصار تصویر و انحصار فکر اغلب نو اندیشان و انحصار در بیان اخبار و بازتاب رویدادها، صرفاً در دست این حاکمان جدید جامعه ی مدرن و صنعتی قرار گرفت. انحصاری که امروزه به وسیله ی تکنیک های روانی رسانه ها، مخاطبان خود را مسخ می کند و آنها را از همه ی واقعیت های عینی جهان مادی دور می کند. این نظم رسانه ای برای دنیای زور و ثروت و سلطه به غایت حیاتی است.

تمایل سرمایه داران و طبقه ی نو کیسه ی بورژوا در دوره ی تولید سرمایه داری، به رشد سرمایه خود به شکل پول و تمایل ذاتی سرمایه به رشد خود از طریق سود و بهره به سرمایه ی افراد، عامل اصلی بروز چنین رفتارهای جدیدی در جامعه است. به تعبیر جامعه شناسان و اقتصاددانان<sup>۱</sup> انباشت اولیه ی سرمایه کمی قبل و بعد از انقلاب صنعتی<sup>۲</sup> و تمایل ذاتی سرمایه به رشد دوباره ی سود سرمایه، باعث می شد که سرمایه داران برای جلب حمایت حکومت ها برای حفظ وضعیت موجود و باز تولید قدرت سرمایه ی خود و افزایش آن، به قدرت سیاسی نیاز پیدا کنند. زیرا دولت های وابسته می توانستند در حمایت از سرمایه داران<sup>۱</sup>: اعتصابات و اعتراضات کارگران را سرکوب کنند و اندیشه های غیر بورژوازی را سرکوب و از شنیده شدن حرف ها و ایده های آن ها توسط جامعه جلوگیری کنند<sup>۲</sup>. بتوانند برای سهولت در امر تجارت و حمل و نقل، راهسازی را گسترش و در برقراری امنیت سرمایه و راه های مبادله بکشند<sup>۳</sup>. برای به دست آوردن دوباره ی مواد خام ارزان و یا بردگان بی مزد و موجب، به سرزمین های نیم کره جنوبی لشکر کشی کرده و استعمارگر شوند<sup>۴</sup>. بتوانند فرهنگ مصرفی و فرهنگ رفتاری مردم را با روش تولید سرمایه داری بیشتر همراه کنند و با سرگرم سازی های مداوم، به از خود بیگانگی توده های زیر دست دامن بزنند.

به همین علت صاحبان رسانه که همان طبقات مرفه و حاکم بر جامعه بودند، از پیچیدگی صنعت و بالا بودن هزینه های تهیه ی این ابزارهای رسانه ای و تریبون ها و دستمزد بالای کارمندان و مقاله نویسان، سو استفاده کرده و جریانات اجتماعی و سیاسی را تحت سیطره ی خود قرار می دادند.

آنان به راحتی با قدرت تبلیغاتی رسانه های خود، سیاست مداران هم فکر و وابسته به خود را نزد افکار عمومی برجسته می ساختند و همین طور در مواقع نیاز، فرهنگ مصرفی بورژوازی را که برای گردش چرخ صنایع خود ضروری می دانستند، به توده های مخاطب خود القا می کردند.

این گونه است که آرمان های دنیای لیبرال ها، از آزادی و دموکراسی گرفته تا حق انتخاب سرنوشت سیاسی و اجتماعی تنها به مشتی از الفاظ فاقد معنای عینی در جامعه تبدیل می شود و به مانند کاریکاتوری از دنیای واقعی، خود را نشان می دهد. انتخاب ها تا سطح "یک دیکتاتوری اکثریت نا آگاه" تنزل پیدا می کند و انسان نیز به جای کند و کاو در واقعیت امور تنها به بازتابی از آن اکتفا کرده و همچنان در حالت از خود بیگانگی و بی خیالی، به حرکت خود ادامه می دهد، ولو با رنج و مشقت.



راحتی می توانند مستقل از خبرنگاران رسمی خبرگزاری های وابسته، به انتقال تصاویر و صدا و فیلم بپردازند و تولیدات مستقل خود را به راحتی در همین شبکه های اجتماعی و فضاهای اینترنتی توزیع کنند.

در این فضا دیگر نباید از این نگران باشیم که آیا رسانه های وابسته به طبقات ثروتمند جامعه، تصاویر تجمعات ما را پخش می کنند یا خیر؟ زیرا انحصارات سابق وجود ندارد و از هر تجمع توده ای و مردمی و حرکت های کارگری می توان یک موج رسانه ای ساخت و امکان فریب خوردن توده ها از رسانه های بورژوازی کمتر خواهد بود. ولی در این رسانه های جدید، داشتن مطالب جذب کننده و بحث و گفتگوی بیشتر بین مخاطبان و این مسئله ی اساسی که خود وبلاگ نویس و توزیع کننده ی فکر و خبر و رویداد، خود مخاطب چند وبلاگ و شبکه ی اجتماعی هم تراز خود می باشد، باعث رشد مخاطب می شود و این رشد مخاطب می تواند فضای وبلاگ ها و گفتمان های جاری در شبکه های اجتماعی را در مورد ایده ها و مطالب افراد، رونق بخشد و موجب دقیق تر شدن نقد ها و رشد علم و آگاهی افراد گردد.

هرچند به نظر می آید که رسانه هایی همچون "اینترنت" و وبلاگ و شبکه های اجتماعی و فوروم و ... ، که امکان دسترسی مستقیم مخاطب را دارند، به علت تخصصی بودن و کم بودن دایره ی مخاطبین و کاربری نسبتا دشوار آن، هنوز به گستردگی لازم نرسیده است. ولی رشد این ابزارهای جدید، می تواند نوید بخش شکست بعضی انحصارات رسانه ای باشد. به طوری که امروزه حتی نشریات و شبکه های تلویزیونی مهم هم در مورد مطالب برخی وبلاگ نویسان برجسته، بحث هایی را به طور علنی مطرح می کنند و این خود خبر از شکست یک انحصار را می دهد. در رسانه های فرا جمعی، فضا انتخابی تر و دموکراتیک تر است و گزینه های پیش روی مخاطب متنوع تر است و در مقابل مخاطب نیز، در قیاس با مخاطب دوران مدرن، هوشمند تر است. به طوری که امروزه با فناوری های جدید تلفن همراه، هر شهروند می تواند یک خبرنگار باشد و اخبار غیر واقعی و یا جهت دار و ندیدن عمدی برخی رویدادها (که در بیشتر رسانه ها دیده می شود)، تقریبا از بین خواهد رفت.

ولی به هر حال باز بیم آن می رود که این رسانه های جدید و به دور از انحصارات مالی نیز، به خاطر جو عمومی و همین طور انحصار آن در دست برخی اقشار تحصیل کرده و نخبه ی جامعه، باز از حقایق جاری و اقشار دیده نشده و منزوی جامعه غافل شود که این جلوگیری از انحراف این فاز جدید از رسانه ها، باید به وسیله ی همراهی گسترده نیروهای اجتماعی و افراد دلسوز جامعه صورت گیرد و آن را در مسیر عقلانی و انسانی خود قرار دهد.

پس قطعا جریان چپ باید آرام آرام به سمت رسانه ی تراز خود نزدیک شود و بتواند با صرف هزینه ی اندک به حداکثر تاثیرگذاری برسد. در این راه علاوه بر ابزار بر تکنیک و ادبیات جدید و غیر سنتی نیز باید تکیه کند و از سدهای بزرگ و افکار ارتجاعی به ظاهر سوسیالیستی که بیشتر سنگ اندازی می کنند، عبور کنند و از فکر ایجاد یک رسانه ی مرکزی منسجم و ملی، آن هم با تاثیر از ایده ی سانترالیسم دموکراتیک، بیرون بیايد.

این مسئله وقتی اهمیت بیشتری می یابد که تاریخ بیست ساله ی حملات مداوم تریبون های بورژوازی علیه اندیشه ی سوسیالیسم و معرفی کردن شوروی و چین و کره شمالی را به عنوان نمونه ی عینی کمونیسم، یاد آور شویم و به وظایف خود در بازنگری در تاکتیک های تبلیغی و اصلاح ادبیات سنتی آگاهی سازی جریان چپ، به طور جدی عمل کنیم.

پس جنبش های سوسیالیستی نباید به این امید بنشینند که از همین راه و با همین روش با ساختارهای غول پیکر رسانه ای دولتی و سرمایه داری در کشورهای استبدادی و بورژوازیی مقابله کنند. زیرا نه توان آن را دارند و نه سرمایه و قدرت مالی آنرا و تازه اگر هم داشته باشند، باید از نقطه ی صفر شروع کنند و قطعا به نقطه ای که این رسانه ها سال ها برای رسیدن به آن کار کردند، نخواهند رسید.

اگر بخواهیم در حوزه ی رسانه ها به فضایی برسیم که مباحث و طرح رویدادها و تحلیل ها و جهت گیری های خبری و تفکرات مطرح شده در حوزه های مختلف فرهنگی، هنری و اجتماعی در کل به نفع جامعه باشد، باید بتوانیم به افراد صاحب گفتمان و دارای حرف های منطقی و دارای برخورد عادلانه و تحلیل گرانه با مسائل، میدان بدهیم. اگر چنین امکانی برای جامعه وجود نداشته باشد که صداها ی مختلف و مخالف یکدیگر را از طریق رسانه های موجود در جامعه برجسته و مطرح سازد و فضای برابر رسانه ای برای توده ها آماده نسازد، قطعا فضای رسانه ای بیماری خواهیم داشت. پس در شرایط فعلی جامعه ی حاضر، باید به دنبال راهکارهای جدیدی برای کاهش این آسیب ها در حوزه ی رسانه باشیم.

با همه ی این احوال، تکنولوژی جدید و رشد آن در حوزه ی مجازی و الکترونیک موجب شده است که برخی افراد تحصیل کرده و برجسته در جامعه با صرف کمترین هزینه، یک تریبون و یک رسانه ی قوی با قابلیت های متعدد را داشته باشند. اکنون با وجود امپریالیسم رسانه ای حاکم، وضعیتی در دنیای رسانه ایجاد شده است که موجب تولید رسانه هایی جدید گشته که می توان آنها را "رسانه های فرا جمعی" نام نهاد. وضعیتی که به وجود آمدن آن از دست خود حاکمان اصلی این ابزارها نیز خارج بوده است. رسانه هایی که عرصه ی جدل را بین مخاطبین به صورت فعال ایجاد می کنند و انحصار و مونولوگ های یک طرفه ی مرسوم در رسانه های بورژوازیی در آن ها کمتر به چشم می خورد.

امروزه افرادی که در جوامع بزرگ و مخصوصا جامعه ی جوان ما (یعنی ایران) وجود دارند که وبلاگ هایشان گاهی صاحب مخاطبان بیشتری از یک کانال ماهواره ای خاص یا یک برنامه عادی در رادیو و تلویزیون، هست و گاهی بیننده های مطالبشان به بیش از روزی دوهزار نفر می رسد. این افراد با کمترین هزینه می توانند از طریق فضایی مثل اینترنت نظرات خود را منتشر کنند. این بار واقعا انتخاب افراد جامعه و مخصوصا قشر تحصیل کرده که در حال رشد است، محور قرار می گیرد.

ثانیا فضای دیالکتیک و چالشی بر قرار است و بر خلاف رسانه های بزرگ، نظارت انواع مخاطب بر مطالب منتشر شده رسما حضور دارد. این دقیقا همان چیزی است که در رسانه های بزرگ وجود ندارد و از آسیب های مهم به حساب می آید و به علت گسترده بودن مخاطبان هم گاهی به چشم نمی آید و باعث می شود که خیلی از گزاره های نادرست، به باور عمومی عده ی زیادی از مردم تبدیل شود. البته باز همین تکنولوژی جدید، باعث کاهش قابل ملاحظه ی هزینه های کانال های ماهواره ای کوچک، در چند سال اخیر شده است.

علاوه بر این، شبکه های اجتماعی و حوزه های جمعی و فوروم ها و تالارهای گفتگوهای مجازی، امروزه به رسانه های محبوبی بدل شدند که در حوزه ی خبر و تحلیل و انتقال اندیشه مثل وبلاگ ها (ولی سریعتر) عمل می کنند. جدای از این مسائل رسانه هایی مثل تلفن همراه و دوربین های دیجیتالی به

در دو تجربه عملی ما این زنان را علاقه مند و مشتاق به فعالیت در سازمان یابی یافتیم. در یک کارخانه صنعتی که مردان به طور عام در آن مشغول به کار بودند یک روزنامه معترض بیرون می‌آمد و کارمندان و تکنسین‌ها مدیریت ننگه داری از نسخه‌های موجود و انتشار دوباره را با عهده داشتند و در تجربه دیگر که این چنین نبود نسخه‌های چاپ شده نبود شد

از این می‌توان نتیجه گرفت که کوشش مستقل زنان مشغول در ادارات برای سازمان یابی به خود جوش به سازمان یابی در کارخانجات پیوند بخورد.

مثال دیگر در مورد زنان اپراتور منگنه ساز در کارخانه است که عمدتاً مردان در آن مشغول به کارند. این کوشش در جهت سازمان دهی توسط یک نفر از زنان و در حالتی انجام شد که اکثر شاغلان در محل کار مرد بودند. پیروزی در این چنین پیشروی‌هایی برای کوشش‌های سازمان دهانه در جهت تولید موثر است. در این مقطع جدا کردن کارمندان ادارات از کارگران در حالت سازمان نیافته و بی اهمیت بی معنی به نظر می‌رسد.

کار به اندازه کافی برای رسیدن به نتیجه گیری توسعه نیافته است و نمی‌توان تعداد بیشمار زنان پرولتاریا را در این چنین کارهایی نادیده گرفت. مارکسیست‌ها باید به شکلی جدی مسئله زنان کارمند و محل کار آن‌ها را مورد ارزیابی قرار دهند. کوشش برای شناسایی تمرکز زنان پرولتاریا و تعیین پتانسیل برای راه انداختن موفق اعتصاب در این گونه مکان‌ها بسیار مهم است.

### شرایط کار زنان شاغل

در این بخش ما به برخی تفاوت‌های ملیتی و قومی که در شرایط کاری در میان زنان شاغل موثر است اشاره می‌کنیم.

(لازم به توضیح است که این تجربیات به کشوری مانند ایران که کارگران با قومیت‌ها و ملیت‌های مختلف مشغول به کارند قابل تعمیم است.)

### زنان رنگین پوست و لاتین

تفاوت‌هایی اساسی در این دو گروه از نظر میزان آگاهی، قابل مشاهده است. در کل سطح آگاهی در میان زنان رنگین پوست بسیار بالاست و در بیشتر شغل‌ها آنان جزء پیشروترین و قوی‌ترین زنان هستند. علت این مسئله را می‌توان در سابقه تاریخی مبارزات رنگین پوستان جستجو کرد. که این کارگران در این سال‌ها در شغل‌های تولیدی مشغول به کار بودند و تجربه آن‌ها به آن‌ها اجازه می‌دهد تا ارزش اعتراض و مبارزه دست جمعی را بدانند. این مساله در مورد زنان لاتین صادق نیست. آن‌ها اخیراً با مسائل شغلی به شکل دست جمعی رو به رو نبودند. بنابر این با کمبود آگاهی نسبت به روش‌های مبارزه رو به رو هستند. اکثر آن‌ها به زبان محل اقامت خود به خوبی مسلط نیستند و در بحث و تولید ادبیات مبارزه جا گذشته می‌شوند. تسلط شوهرهایشان بر آن‌ها باعث ترس از عمل مستقل در آن‌ها می‌شود که این شرایط قابل تغییر است و تجارب اخیر نشان می‌دهد که شاهد تغییرهای زیادی در بین آن‌ها هستیم. در کارخانه‌ها هم چنین شاهد جداسازی کارگران رنگین پوست و سفید پوست هستیم که کارگران رنگین پوست به صورت کارگران ارزان قیمت دیده می‌شوند.

در تجربیاتی عملی در یکی از کارخانه‌ها هنگامی که یک زن لاتین دست از کار کشید و هنگامی که ما دیگران را به توقف کار تشویق کردیم آن‌ها بعد از ۳۰ دقیقه و با تهدید مدیر کارخانه به کار باز گشتند. هنگامی که تعداد کمی از زنان لاتین و ما که از توافق ناراضی بودیم در جلسه اتحادیه شرکت کردیم، جلسه آشتی جویانه بود و زنان بسیاری در آن سخنوری کردند و تقاضاهای آن‌ها مورد تایید قرار گرفت.



## سازمان دهی زنان طبقه کارگر

### Sojourner truth organization

برگردان: گلناز راد

بخش چهارم

### امکان سنجی سازمان دهی زنان کارمند

همان دسته بندی‌هایی که شامل صنایع خدماتی می‌شود در مورد زنان کارمند نیز صادق است و وابسته به موقعیت کار دارد که کارگر خود را جزء یا بخشی از فرآیند تولید بدانند یا نه. در حالت اول کارگر خود را به عنوان وکیل کارفرما می‌داند و در حالت دیگر کاری را انجام می‌دهد که جزو فرآیند تولید است. این تمایز بسیار مهم است زیرا زنان بسیاری در موقعیت کار اداری هستند و در کل درباری بزرگی از ادارات در قلب شهرهای بزرگ موجود هستند که آگاهی طبقاتی را نفی می‌کنند؛ زیرا در این محدوده زمینه واقعی از نظر این که این زنان از فرایند تولید جدا هستند و خود به خود از طبقه کارگر جدا می‌شوند و پتانسیل سازمانی این زنان نامشخص به نظر می‌رسد. از طرف دیگر ما زنان کارگر بسیاری را در ادارات داریم که کارشان مستقیماً به تولید وابسته است و عواقب سرمایه داری به شکل مستقیم دامن گیر آنان است. هنگامی که تولید بیش از حد، بیکاری، بیکار سازی، آنان را آماج حملات خود قرار می‌دهد، این مورد اکثراً شامل حال کارمندان هم هست زیرا شرایط کاری این گروه به تولید کارخانه وابسته است. این زنان طبقه کارگر، به شکل واقعی در اعتراضات حذف می‌شوند و در خلال اعتصابات به عنوان نیروی ذخیره به کار می‌روند شرایط کاری آن‌ها منحصر به فرد نیست و کار آن‌ها تکراری و خسته کننده است. در برخی از تجارب نشان داده می‌شود که این زنان به شدت از شرایط کاریشان ناراضی هستند و تبعیض جنسی در محل کار آنان به چشم می‌خورد و شمار غیر متشکل این کارگران در جایگاه مورد علاقه کارفرما قرار می‌گیرند و به علت پخش گسترده به حالت تشکل گریز در اعتراضات حضور پیدا می‌کنند. برای مثال هنگامی که در کارخانه‌ها اجناس به شکل معمول قرارداد سه سال حمل و نقل و سازمان دهی انبار می‌شود این روند به شدت وابسته به این زنان است. اگر این زنان در اعتصاب و بیرون از محیط کار باشند کالاها امکان جا به جایی ندارند. با همه اطلاعات و مقالات کاری که این زنان به آن دسترسی دارند که می‌تواند برای واحدهای صنعتی تولیدی ارزشمند باشد، به علت کارهای کمی که در این مورد انجام شده ارائه دادن نتیجه قطعی در مورد پتانسیل پیش روی آنان سخت است.

تنها اگر ما چیزی را که منجر به رویداد مورد بحث و شرایط دربرگیرنده آن شد بیازماییم (تاریخ واقعی و نظام رویدادهای تحقق یافته اش) می توانیم به درک و چرایی این که واقعن چه اتفاقی رخ داده است امید داشته باشیم. در مورد سرمایه داران، تنها با بررسی این که آن ها چگونه ثروتشان را از نیروی کار اضافی نسل های قبلی کارگران به دست آوردند (تاریخ) و چگونه قوانین، رسوم و فرهنگ ما به سمت تمایلات آن ها سوق داده می شوند (ساختار) می توانیم ببینیم این سرمایه داران نیستند که به جامعه خدمت می کنند بلکه این جامعه است که به آن ها خدمت می کند. گرچه بسیاری از مارکسیسم به خاطر تاکیدش بر پروسه های اقتصادی انتقاد یک جانبه کرده اند، اما مارکسیسم به درستی تنها تحلیل همه جانبه از سرمایه داری به عنوان یک سیستم اجتماعی است.

این تحلیل شامل یک نمای کلی از رویدادهای مختلف منفصل و اختیاری است، و به کرات این معنی حاصل می شود که این دقیقاً ضد چگونگی عملکرد این رویدادها در داخل سرمایه داری می باشد.

هنوز بعضی از مردم به پرسیدن این پرسش ادامه می دهند که: آیا باید مارکسیسم در دانشگاه تدریس شود؟ اگر ما به چشمانمان اجازه بدهیم که از سردرگمی ردپای باقیمانده از گاوهای نر کاکوس در بیابند، سپس ما قادر به دیدن سوال صحیح خواهیم بود: آیا یک موسسه ی آموزشی که مارکسیسم تدریس نمی کند، شایستگی این را دارد که دانشگاه خطاب شود؟ مهمترین پژوهشگران غیر مارکسیست در هر رشته ای از شرکت مارکسیسم در آن، که حداقل باعث مطرح کردن سوالات بزرگتری شد قدردانی می کنند و تفاسیر کلی نگرانه ای که مارکسیسم را در برابر رویکردهای ارتدوکس ها، بزرگترین آلترناتیو در تاریخ و اقتصاد می سازد به اندازه ی کافی تصدیق می کنند. (مانده تا علوم سیاسی به این مرتبه برسند)

سرمایه داران و آنان که مارکس "خدمت کاران ایدئولوژیک" نامید، همان کسانی هستند که اعتراض می کنند تدریس مارکسیسم باعث "تلقین فکری" می شود...؟ خب!! همچنان که کاکوس تمایل داشت مردم را از پی بردن به اینکه چه اتفاقی در غارش می افتاد دور نگاه دارد.

منبع:

[www.nyu.edu/projects/oilman](http://www.nyu.edu/projects/oilman)

(۱) کاکوس . راهزن افسانه ای معروف که در کوه اون تن واقع در نزدیکی تیبر به ایتالیا ماوی داشت . (لغت نامه ی دهخدا)  
ارسال شده توسط پروسه



مقاله رسیده:

## مارکسیسم و دانشگاه ها

برتل آلمن

برگردان: پویا شاکری

نقش مارکسیسم در دانشگاه ها نسبت به نقش دانشگاه ها در مارکسیسم کمی مبهم است، اما شاید با تاباندن کمی نور به وسیله ی بازبینی پاسخ کمتر شناخته شده ی مارکس به اسطوره ی باستانی رومی، هر دو موضوع روشن شود.

کاکوس یک موجود اساطیری رومی بود (۱) که گاوهای نر را با عقب عقب کشاندن آن ها به داخل لانه اش می دزدید، به طوری که ردپاها نمایانگر این باشد که گاوها از آنجا خارج شدند. مارکس پس از نقل قول لوتر در مورد این داستان، اعلام می کند یک تصویر عالی، که مناسب سرمایه دار به صورت عمومی است، کسی که وانمود می کند چیزی را که وی از دیگران گرفته و به لانه ی خویش آورده، از خود او سرچشمه گرفته است و به علت عقب کشیدن به ظاهر این را می نمایاند که از لانه ی او بیرون آمده است. سرمایه داران خود را تولید کنندگان ثروت، ایجاد کنندگان شغل ها، اهداکنندگان و بانیان خیر عمومی معرفی می کنند. رسانه (رسانه ی آن ها) معمولن به عنوان "صنعت" به آن ها اشاره می کند.

آیا این توصیفی است صحیح از این که آن ها چه کسانی هستند و چه کاری انجام می دهند؟

آنچه به روشنی از مثال کاکوس بر می آید یعنی آنچه که مارکس و مارکسیست ها ایدئولوژی بورژوازی می نامند، وقایع را آن گونه که سعی دارد با به غلط تفسیر کردن آن وارونه جلوه دهد، تحریف نمی کند.

همگی قادر به دیدن رد پاهایی هستند که آن جا وجود دارند، اما اگر ما خود را محدود کنیم به چیزی که فوراً ظاهر می شود (موضوع مبحث علوم اجتماعی تجربی) ما به این نتیجه خواهیم رسید که این دقیقاً در تضاد با حقیقت است.

## مصاحبه اختصاصی نشریه سوسیالیست با منصور امیری از فعالین جنبش کارگری

از طرف دیگر این وضعیت سردرگمی بیش از حد مردم تهنی دست و زحمت کش، همواره برای جریانات مخالف حاکمیت نیز، گزینه مناسبی بوده که هرگاه خواسته باشند از طرف مقابل پوئنی بگیرند و یا برای نایل آمدن به اهداف فرقه ای خود از همین گزینه استفاده کرده و سعی کرده اند از همین پله بالا بروند؛ از طرف دیگر این فشر وسیع کارگر و زحمت کش به علت همین شرایط اجتماعی - اقتصادی که دارند از طرف برخی جریانات کارگری نیز به نوعی به فراموشی سپرده شده اند و در هر حرکت اعتراضی دو دستی آن ها را تقدیم به لیبرال ها ناسیونالیست ها و... می کنند و گویا ارتش ذخیره کار که بخشی از سیاست سرمایه برای استثمار بیش از حد طبقه کارگر است خود به خود به وجود آمده و نظام سرمایه داری هیچ نقشی در ازدیاد جمعیت و فرهنگ سازی برای آن ندارد.

ایران که خرافات و از خود بیگانگی بر مردمش حاکم بوده بهترین و کم هزینه ترین وسیله سرکوب و تسلیم عدم شناخت موقعیت و ظرفیت و توانمندی خانواده برای امرار معاش از طریق های ممکن بوده است، تصور بر این بوده یعنی در واقع این چنین فرهنگ سازی شده که روزی را روزی رسان می دهد و هرکس رزق خودش در پیشانییش نوشته شده است. پس تولید مثل و زاد ولد کنید نگران نباشید روزی، خودش به درخانه می آید، شما کافی است در را باز کنید! البته گذار از این وضعیت به زمان نیاز داشت که می بایست درک و لمس می شد که آیا چنین است که یک نفر باید خرج زندگی تمام افراد خانواده را تامین کند؟

با گذار از این شرایط توهم و خرافات است که هم اکنون با هر بهانه ای این مردم رنج کشیده و زحمت کش به عرصه مبارزه رو در رو آمده و حاکمیت را به چالش می کشند و این به لحاظ سیاسی عبور از دوران ناباوری انسان به خود و شناخت ظرفیت و توانمندی است که اگر جریانات کارگری و ضد سرمایه داری در تقویت و ارتقای به سمت وسوی طبقاتی سوق ندهند دنباله رو جریانات دیگر می شود و زمان دیگری لازم است تا بر این ناملایمات و فریب کاری ها فایق آید.

جنبش های اجتماعی به طور عام از سال ۵۷ کماکان و بدون وقفه برای دست یابی به خواسته های خود با سیستم استثمارگر سرمایه در ستیز بوده و برکسی پوشیده نیست که در این راه بسیار پیشروان خود را نیز فدا نموده اند؛ حال ممکن است در میان این مبارزین ممکن است کسانی علی رغم نیت پاک ولی از دیدگاه الغای مناسبات و پایان کارمزدی برخوردار نبوده و بیشتر آنان با توجه به درک ضعیف از چگونگی مبارزه برای نابودی استثمار و نوع تشکل یابی کارگری و صنفی - سیاسی خود در دامن تشکل های فرقه ای و فرمیست گرفتار و درجا زده باشند. اما این به هیچ عنوان از شجاعت آنان در مقابله با ستم و استثمار نمی کاهد چرا که جامعه ایران کارگری و روستایی بود، آن هم به علت فقر شدید از رژیم گذشته و عدم تحصیل مناسب و امکانات ارتباطی که به توان آگاهی خود را از طریق آن بالا برد به ناچار به همین اندک درکی که از مناسبات سرمایه داری داشتند با آن به ستیز و مقابله برخاستند و تجارب گران مایه خود را برای ما به ارمغان گذاشتند و نباید فراموش کرد مبارزه کارگری و فعالان این عرصه در دامن مبارزات گذشته شکل گرفته و تکامل یافته اند و با استفاده از تجارب گران مایه این جنبش ها و علی الخصوص جنبش کارگری و آموختن علم دانش طبقاتی سمت و سوی ضد سرمایه داری به خود گرفته و در جهت ایجاد تشکل های کارگری به نیرو و توان و در محیط کار و زیست کارگری پیش می روند.

سوسیالیست: با سلام و تشکر از این که علی رغم مشغله بسیار دعوت نشریه سوسیالیست را برای مصاحبه پذیرفتید.

نخستین سوال را با روز جهانی کارگر شروع می کنیم. اول ماه مه سال ۸۹ به نظر بسیاری از فعالین جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی علی العموم، دستاوردهای قابل توجهی برای جنبش طبقه کارگر ایران داشته است؛ بسیاری از فعالین روز جهانی کارگر امسال را نقطه عطفی دانسته اند که بعد از آن، ما شاهد یک تغییر فاز اساسی و جدی در تحركات کارگری، تشکل یابی کارگران و تقویت قطب سوسیالیستی جنبش طبقه کارگر خواهیم بود. نظر شما در این رابطه چیست؟ اول ماه مه امسال چه ویژگی ها متمایزی داشت؟

منصور امیری: با سلام به شما دوستان عزیز که کماکان و خستگی ناپذیر سعی و تلاش کرده اید برای پیوند جنبش کارگری و دانشجویی و دیگر جنبش های آزادی خواهانه، در جهت رشد و شکوفایی و سازمان یابی آن ها برای پایان دادن به ستم و استثمار انسان به دست انسان و برپایی جامعه ای شورایی و الغای مناسبات سرمایه داری، جامعه ای به دور از جنگ و خونریزی، فقر و فلاکت، اعتیاد، فساد و مهار حرص عده ای معدود و انسان ستیز، که جز به نفع خود نمی اندیشند و برای نایل آمدن به خواسته های ضد بشری خود از هیچ جرم و جنایتی روی گردان نیستند. قبل از این که به سوال اول شما جواب دهم لازم می بینم کوتاه نظری برگزیده ی جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی در ایران حداقل در این سی ساله گذشته داشته باشیم، چون من بر این باورم که هرگونه تحلیل راجع به هر تغییر و تحولی بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی آن مکان، ضعیف و بدون پایه مادی اثرگذار در به وجود آوردن فضای دوستانه نقد و بررسی در جهت رشد و شکوفایی حرکت های سیاسی - اجتماعی جنبش های اجتماعی به طور عام و علی الخصوص جنبش کارگری و سوسیالیستی بی ثمر و دارای اثرات منفی نیز خواهد بود. جامعه کارگری ایران به علت عدم سرمایه گذاری در تولید و وجود نفت، این برکت باد آورده برای کسب سود و تجارت کالا و بهره ی به دست آمده از آن برای حاکمان ایران آتشی جان سوز بوده که مردم رنج کشیده و زحمت کش این مملکت را در باتلاق جهنمی خود فرو برده است. وجود بیش از ۶۵ درصد بیکار از میان واجدین شرایط کار در ایران این ارتش ذخیره کار را به پتکی سنگین در دست استثمارگران تبدیل کرده که از آن برای هر منظوری که بخواهند استفاده می کنند.

چون تمام یارانشان چه در درون حاکمیت و چه در بیرون آن، توانمندی مهار بحران سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ایران را ندارند و من نیز بنا بر همین تفسیری که داشتم جنبش کارگری ایران را در حال رشد و شکوفایی می بینم و این جنبش دارد در مسیر ضد سرمایه داری تقویت و پیشروی می کند.

ازمنظر من آن چه مهم است، دستاورد سیاسی است که اول ماه مه امسال جریانات علی رغم دیدگاه های متفاوتشان برای تقویت جنبش در یک اتحاد عمل قرارداد. هرچند من ملاحظاتی بر این اتحاد عمل ها دارم ولی درکل امیدوارکننده است و باید قطب سوسیالیستی کارگری آن بیشتر تقویت شود.

وقتی حاکمیت با تمام توانش نمی تواند جلو برپایی مراسم روز کارگر را بگیرد، قطعاً ادامه این مبارزه سهل تر و توانمندتر است. می دانیم که باحذف یارانه ها چیزی که برای مردم قابل لمس است و احتیاج به کارشناسی ندارد دوازده برابر شدن قیمت برق آب گاز و مواد سوختی است و درمقایسه با آن افزایش ۶ درصدی حقوق مزد بگیران است و اعلام خط فقر زیر ۹۰۰۰۰۰ هزارتومان و حقوق کارگر ۳۰۳۰۰۰ تومان و برای کسانی که تازه استخدام می شوند ۲۵۰۰۰۰ هزار تومان قابل پیش بینی است که جامعه ایران دچار چه بحران

عظیمی می شود. بی شک تجارب هفت تپه و شرکت واحد برای کارگران ایران با وجود تمام ضعف و کم بود هایش چیزگران مایه ای بود که درجریان اعتراضات خود از آن بهره خواهند برد و در سیر مبارزاتی خود چاره ای جز متشکل شدن ندارند. لازم می دانم به نکته ای دیگر اشارتی داشته باشم. صرف تشکل یابی کارگران نمی تواند درجهت الغای مناسبات سرمایه داری گام بردارد ممکن است در تقابل با سرمایه قرارگیرد، ولی هدف ما از ایجاد تشکل، شورا با دورنمای الغای مناسبات سرمایه داری است که باید برای ایجاد این نوع تشکل تلاش کرد. اول مه امسال با اتحاد تشکل ها باب دیگری درروند مبارزه کارگری باز نمود در این جا بحث قطعنامه و یا صرف اتحاد عمل این یا آن تشکل مد نظر من نیست، بلکه به وجود آمدن شرایط مناسب برای این اتحاد عمل جای خوشحالی است در واقع زنگ هشدار است برای فعالان و زنگ خطری است برای حاکمیت برای فعالان سوسیالیست و ضدسرمایه داری هشدار دهنده است بدین معنا که نباید در این شرایط که جنبش دارد جان تازه ای می گیرد در اتحاد عمل ها و شوراها همکاری فرصت را به دست کسانی داد که درمبارزه کارگری می خواهند منافع جنبش را فدای منافع فرقه ای خود نمایند، بلکه باید کوشید همه را متقاعدکرد که درصورت وارد شدن در هر اتحاد و همکاری منافع جنبش بر هر چیز دیگر ارجحیت دارد که امسال اول مه نوید بخش، این رویکرد را بیشتر نمایان کرد.

**سوسیالیست: یکی از برجستگی های اول ماه امسال، تشکل شورای برگزارای مراسم روز جهانی کارگر بود، نقش این شورا را در برگزاری مراسم های متعدد و در شهرها و نقاط مختلف چطور ارزیابی می کنید؟ به نظر شما نسبت این شورا با قطعنامه ۱۵ماده ای تشکل های کارگری سال ۸۹ چه بود؟**

منصور امیری: نباید فراموش کنیم که شورا فقط برای یک حرکت مقطعی و زمانی تشکل شد. چنین شورا و یا تشکلی از آن پتانسیلی برخوردار نیست که جواب گوی خواسته های گرایش شورای جنبش را بدهد. پس باید به همان اندازه از آن توقع داشت که در توان دارد.

فعالان درگیر در این عرصه نیز ضمن این که خود بخشی از طبقه کارگر هستند و حال درتشکل های به نام های مختلف متشکل شده و هرکدام بنا به رویکرد و دیدگاه طبقاتی خود درگیر فعالیت روزمره در جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی هستند.

اینان علی رغم هرگونه تمایز چهارچوب بسته خفقان حکومتی را شکسته و با رویکرد علنی وارد فاز نوینی از مبارزه رودررو با سیستم سرمایه داری شده اند و با وجود فشار و تهدید و ارباب زیاد مرعوب نشده اند و کماکان درعرصه مبارزه توانمند و جسور هستند.

البته نباید از قلم انداخت که درمیان معترضین چه آن ها که متشکل شده اند و چه آن طیف و دسته که هنوز به شیوه غیر تشکیلاتی دارند فعالیت می کنند تفاوت های فکری و نظری فاحشی هست که توضیح آن از عهده این بحث خارج است و جای تامل دارد، اما با وجود این جنبش های اعتراضی، هنوز تشکلاتی که بتواند درجهت الغای مناسبات سرمایه حرکت کند وجود ندارد و این بحث مهم روز است که از منظر و دیدگاه های متفاوت مورد نقد و بررسی است.

من بر این اساس و بر پایه این داوری حرکت های کارگری و جنبش های موجود اعتراضی را درصددیت با سرمایه داری می بینم، چرا که این مردم معترض از فقر و فلاکت و بیکاری گرانی خفقان سرمایه داری استثمارگر به جان آمده اند؛ راست است هنوز نه طبقه کارگر و نه جنبش های اجتماعی دارای تشکل خود نیستند اما تشکل چارج نیست که با باران سراز زمین درآورد، بلکه شرایط و زمینه خاص خود را می طلبد و دقیقن فرق رویکرد ضد سرمایه داری با فرقه ای در همین است که آنان خود برای کارگران تشکل می سازند، ولی دیدگاه سوسیالیستی کارگری معتقد است که باور و یقین کارگر به تشکل و ایجادش به دست خودش است.

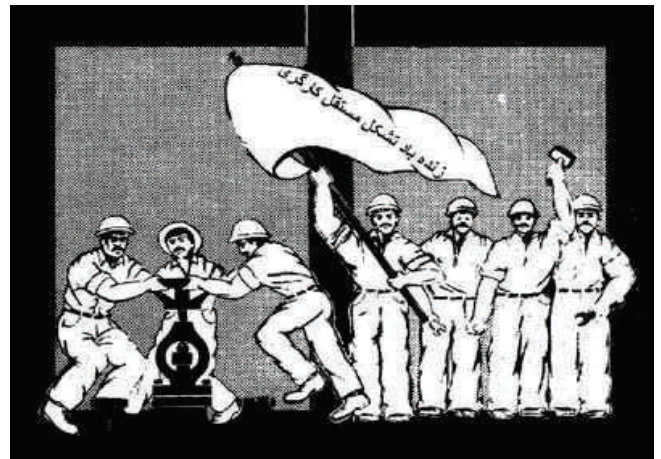
تشکلی که با درک طبقاتی شکل نگیرد نمی تواند ضد سرمایه داری عمل کند هرچند درتقابل با آن قرارگیرد ولی درنهایت با رسیدن به کمی ازخواستسته هایش تسلیم می شود. دوستانی که اعتراضات کارگری و شرایط مناسب پیوند جنبش های اعتراضی با جنبش ضد سرمایه داری کارگری مناسب نمی بینند، بهتر است تحلیلی هم در رابطه با علت وجود این جنبش های اعتراضی ارائه دهند، تاروشن شود که چه عواملی باعث شده است دفاع ازجریانات لیبرال (کروبی موسوی و امثالهم) و سبزه ها به برنامه دایمی غرب و دیگر هم قطاران آن ها تبدیل شود. اگر این جنبش ها برای غرب و درکل نظام سرمایه داری خطرساز و مشکل آفرین نیست چه ضرورتی دارد که با تمام توان به سبزه ها القایش کنند و هر روزه برای مهارکردن آن طرح و برنامه بریزند؟

بحث مهم این جاست که جنبش ضد سرمایه داری در ایران توانمند است و با وجود بحران های موجود و عدم توانمندی حاکمیت در مهار آن کارگران و زحمت کشان ایران در مسیر حرکت سیل قرار دارند و هر آن ممکن است که جنبش اجتماعی وسیعی شکل بگیرد که قطعاً در چنین وضعیتی شرایط رهبری آن برای طبقه کارگر، از هر جریان دیگری محتمل تر است. چرا که تمام آن ها امتحان خود را پس داده اند و شکی نیست در چنین شرایطی کارگران متشکل شده و نقش تاریخی خود را ایفا خواهند کرد؛ چون شرایط و زمینه این تشکل یابی فراهم است؛ دولت مقتدری که هر صدای اعتراضی را در گلو خفه می کرد، آن چنان دست به عصا راه می رود تا شنبه ای دیگر بر عمر خود بیفزاید و از طرف دیگر دوستدارانش (دولت های سرمایه داری) درکل برایش دعاخوانی می کنند.

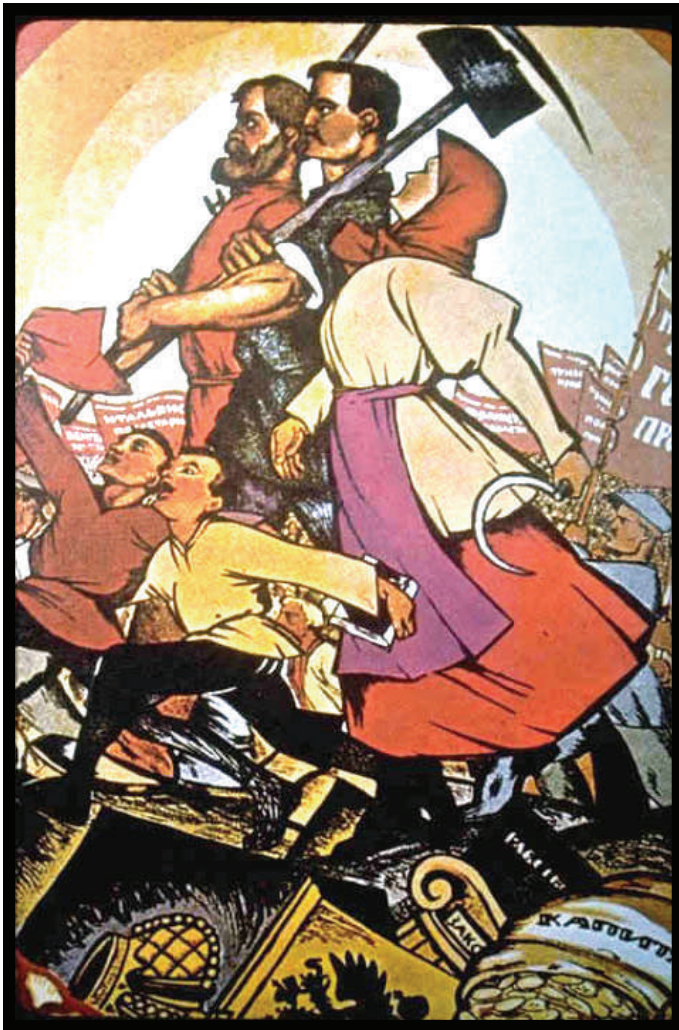
**سوسیالیست: همان طور که همه دیدیم جریان‌های سیاسی راست و فرمیست و سخنگویان جنبش سبز علی‌رغم تبلیغات کاذب و تلاش‌های گسترده‌شان برای مصادره مراسم روز جهانی کارگر، و ایجاد شکاف در صف مستقل طبقه کارگر و حقه کردن برخی خواست‌ها و مطالبات انحرافی به کارگران و زحمتکشان، نتوانستند نتایج سیاسی و طبقاتی برگزاری مراسم‌های متعدد روز جهانی کارگر و دستاوردهای آن را به حساب خود واریز نمایند. به نظر شما چه عواملی در ناکامی این جریان‌ها موثر بود؟**

منصور امیری: برای اولین بار نیست که جریان‌های خدمت‌گذار سرمایه‌داری می‌کوشند از زاویه دفاع از منافع کارگران با جلب حمایت آن‌ها پله ترقی خود را باز یابند. البته بسیار مواردی است که در این امر کامیاب نیز شده‌اند، هم چنان که می‌خواستند از حرکت اعتراضی مردم رنج کشیده و ستم دیده ایران در جریان حوادث بعد از انتخابات با ربه نفع جناحی از حکومت استفاده نمایند و هم چنان که خود می‌دانید تمام رسانه‌های خارجی از لیبرال و ناسیونالیست‌های حلقه به گوش غرب تلاش کردند حرکت اعتراضی مردم را به نفع جناح شکست خورده انتخابات جلوه دهند، غافل از این که جناح موسوم به سبز خود بارها اظهار داشتند که ما شعار ساختار شکنانه نمی‌دهیم و به اصل ولایت پایبند هستیم، فقط نگرانی آن‌ها از این بود که مبادا عدم ناتوانی جناح دیگر حاکمیت از به زانو در آوردن مردم معترض و رنج کشیده ایران، باعث بروز خطرات جبران ناپذیر شود. چون اینان از تجارب دهه شصت برخوردار بودند و با قتل عام مبارزین برای مدتی بر حرکت اعتراضی کارگران و محرومان جامعه فایز شدند. آن‌ها بهتر از جریان رقیب، قدرت مردم کارگر و زحمت کش معترض را شناخته بودند و می‌دانستند دارد از کنترل خارج می‌شود؛ می‌دانستند در جریان مبارزه رو در رو با سرمایه‌فعلان جان سختی پرورده و پا به عرصه وجود گذاشته‌اند؛ می‌دانستند که دیگر نمی‌توان به راحتی کشت و کشتار کرد و در فکر چاره‌ای بودند که هم مردم ناراضی را آرام و هم پایه‌های لرزان حاکمیت خود را بازسازی کنند و به همین منظور در هر شرایطی می‌کوشند از هر حرکت اعتراضی به نفع خود سود ببرند. اما وجود تشکل‌های فعالان کارگری و طرح و برنامه آن‌ها برای روز جهانی کارگر و انتشار و پخش تراکت و نوشته‌جات و آشنای بخشی از طبقه کارگر با آن‌ها و ارتباطاتی که با هم دارند و هم چنین فشار بیش از حد حاکمیت به سطح زندگی کارگری و حقوق بگیریان و عدم اطمینان آن‌ها به حاکمیت (درواقع این عدم اطمینان شکاف بزرگی در میان حاکمیت و مردم به وجود آورده است) و فقر و فلاکت روز افزون چیزی را برای تمکین مردم به حاکمیت از خود برجای نگذاشته است که بار دیگر فریب آن‌ها را بخورند و از طرف دیگر، خود آگاهی کارگران در جریان سی سال حاکمیت استبداد دارد به طرف خود سازمان‌یابی آن‌ها پیش می‌رود و تلاش و فعالیت فعالان این عرصه نیز به همین منظور چشم‌گیر بوده است. در راستای این مبارزات طبقه کارگر ایران رهبرانی پرورش داده است که در سمت و سو دادن به خواسته‌های طبقاتی خودشان چه بسا از هیچ چیز دریغ نکرده‌اند. دیگر حامیان سرمایه‌داری نمی‌توانند به سادگی کارگران را مرعوب کنند و هم چنین متشکل شدن فعالان کارگری و برخی از کارگران به مراتب توانسته است در مقابل جریان‌های سرمایه‌داری ایستادگی کند و آن‌ها را رسوا نماید و وجود ارتباطات رسانه‌ای در سرعت دادن به ارتباط‌گیری کارگران و فعالان‌شان بی‌تاثیر نبوده است.

ما در شرایطی قرار داریم که هر اتحاد عملی که ظرفیت و توانمندی جنبش کارگری را بالا ببرد بپذیریم، نه بدین معنا که با حرکتی نمادین و خود محور خواسته باشیم نیازهای آنی و آتی جنبش را بر آورد کنیم، بلکه برای اساس که از هر طریق ممکن در ارتباط بیشتر با جنبش قرارگیریم و بر آن تاثیرگذاریم و لاجرم تا زمانی که طبقه کارگری فاقد تشکل طبقاتی و سراسری خودش است این اتحاد و هم‌کاری نیاز جنبش است. شاید گفته شود در این اتحاد عمل‌ها ممکن است جریان‌های خود محور فرمیست و غیره وارد شوند، که عملکردشان در خدمت منافع طبقاتی کارگران نبوده و نباشد. این کاملاً درست است هیچ‌شکی در این نیست که اتحاد عمل تشکل‌ها با هر اسمی دارای اشکالاتی هم هست ولی حداقل منفعتی که برای طبقه کارگر دارد این است که در امر مبارزه طبقاتی این جریان‌ها را نیز وادار به دنباله‌روی و حمایت از خود کرده است، به عنوان مثال همه از افزایش حقوق بیمه بیکاری برابری زن و مرد پرداخت حقوق‌های معوقه و دیگر خواسته‌های صنفی و سیاسی کارگران حمایت می‌کنند و در ردیف همین خواسته‌ها و بیانیه‌ها ایجاد تشکل شورای کارگری که می‌تواند در جهت الغای مناسبات سرمایه‌داری و کارمزدی پیش برود آمده است فعالان ضد سرمایه‌داری و سوسیالیستی در این اتحاد عمل چیزی را از دست نداده‌اند، بلکه به حامیان خود افزوده‌اند.



گرایش ضد سرمایه‌داری با قرنطینه کردن به وجود نمی‌آید و تقویت نمی‌شود، بلکه برای انقلاب اجتماعی نیاز دارد که دیگر جنبش‌های ضد استبدادی و ظالمانه در جهت پیش برد جنبش طبقاتی کارگران و الغای مناسبات سرمایه‌داری سمت و سوی طبقاتی بخشیده و به زیر لوای پرچم شورای کارگری در آورد. اگر فعالان کارگری با این رویکرد برای ایجاد این شوراها در مقاطع دیگر مناسب‌ها و شرایط لازم گام بر دارند مثبت و مفید است و نقش شورای اول مه را باید در این چهارچوب زمانی و برای پیشبرد اهداف منتشره در قطعنامه آن مورد نقد و بررسی قرار داد. نباید گفت که تمام عملکرد چنین شورایی، ایدئال یک جریان کارگری ضد سرمایه‌داری است، بلکه باید از پیامدهای مثبت و منفی آن در جریان برگزاری اول مه قضاوت کرد که تاثیرات وجودی آن به مراتب بیشتر از نبودش بوده است و قوت قلبی بود برای برگزارکنندگان امسال. قاعده کلی این است که وقتی چند جریان می‌خواهند در یک اتحاد عمل فراخوان و یا قطعنامه‌ای منتشر کنند، تمام طرف‌های درگیر سعی می‌کنند دیدگاه خود را بر آن غالب کنند ولی من در این قطعنامه دیدگاه شورای کارگری را غالب دیدم که با توجه به نسبت تعداد تشکل‌ها قطعنامه‌اگر گرایش سوسیالیستی برخوردار است.



پوشش های چپ و رادیکال به جریانات خود می دهند و عملا سیاست سازش طبقاتی را پیش می برند و سعی در ایجاد شکاف در جناح چپ جنبش کارگری دارند. فکر می کنید با توجه به شرایط جدید و دوره نوینی که مقابل جنبش طبقه کارگر قرار گرفته، چگونه می توان این جریانات را افشا و خطرات آن ها را خنثی نمود؟

منصور امیری: من در این شرایط هیچ واهمه ای از جریانات راست و رفرمیست ندارم، چرا که شرایط حاکمیت طوری است که زمینه رفرم وجود ندارد. در شرایطی زمینه مناسب برای رفرم وجود دارد که توان تولیدی حاکمیت در حدی باشد که جواب گوی نیاز بخش وسیعی از مزد بگیران باشد؛ یعنی با تولیدی که انجام می دهد علاوه بر این که شاغلین را راضی کند بخشی از سود به دست آمده را در راه تامین خدمات اجتماعی و از جمله بیمه بیکاری هزینه کند. این حکومت به جز صنایع نفت و گاز و تا حد کمتری از آن ماشین سازی، چیزی ندارد و ستون فقرات تمام تولید ایران را دارد ویران می کند. این رژیم نه می خواهد در مسیر تولید گام بردارد و نه در توانش است. حاکمیتی که هرروزه اختلاس سرانش توسط خودشان آشکار می شود، به خوبی می داند پایه دار نیست و هرکس در فکر پرکردن کیسه خودش است پس لازم نیست نگران جریانات راست رفرمیست باشیم، این ها نه در میان حاکمیت جای دارند نه برای طبقه کارگر حرفی برای گفتن، این ها با عملکرد بدون نتیجه خود رسوا می شوند.

سوسیالیست: مساله تشکل یابی طبقه کارگر یکی از اصلی ترین مطالبات طبقه کارگر در سال های اخیر بوده که فعالین و پیشروان کارگری به طور جدی آن را به مثابه مهم ترین ابزار طبقاتی کارگران در مسیر مبارزاتشان دنبال کرده اند و با وجود موانع عینی که بر سر راه تحقق این تشکل ها بوده، اما قدم های جدی در این راه برداشته شده است؛ به نظر شما، از اول ماه مه امسال در مسیر تشکل یابی طبقه کارگر چطور می توان بهره برد و گامی بلند به پیش برداشت؟

منصور امیری: تشکل یابی کارگران جدا از این که یک امر مبارزاتی است که بدون تشکل نایل آمدن به خواسته ها و حفاظت از دستاوردهای مبارزه امکان پذیر نیست. هم چنین کارگر آگاه به منافع باید علاوه بر خواسته های صنفی در جریان رو در روی با سرمایه بکوشد تشکل طبقاتی خود را به وجود آورد و برای الغای مناسبات استثمارگر بکوشد. جز با این دورنمای مبارزاتی هرگونه مبارزه کارگری با هر تشکل، محکوم به شکست است. در این شرایط که بیشتر واجدین کار در ایران بیکار هستند و هر روزه شاهد بیکاری جمع وسیعی از شاغلین نیز هستیم، تشکل کارگری توانمند با رویکرد شورای و ضد سرمایه داری باید فراگیر باشد. یعنی نباید در ایجاد تشکل، کارگران فصلی بیکار را فراموش کرد. تشکلی که دامنه فعالیتش در میان صنف های متفاوت کارگری نباشد شکننده و سست است.

سرمایه داری کوشیده برای سهل تر شدن استثمارش در میان فروشندگان نیروی کار تفرقه و دوگانگی ایجاد کند. نباید تسلیم این کار غیرانسانی آن ها شد. باید طبقاتی متشکل شد و مبارزه کرد. در اول مه امسال باید دید ما کارگران نسبت به گذشته باز تر باشد، ما هر روزه شاهد اخراج تعدادی از مزد بگیران هستیم نباید فراموش کنیم این ارتش ذخیره کار عمدی به وجود آمده تا با غلم کردن هم طبقه ای های بیکارمان بیشتر ما را استثمار کنند و به زنجیر بکشند، نباید در بیان خواسته هایمان آن ها را فراموش کنیم، باید در ایجاد تشکل نیز با ما هم سو و هم جهت شوند. تشکل کارگری را باید در محل کار و زندگی ایجاد کرد، اگر برای ایجاد تشکل فقط به محیط کار بسنده کنیم، جمع وسیعی از هم قطارانمان خواسته یا ناخواسته از ما جدا می شوند.

نبايد فراموش کنیم بیکاران و کارگران فصلی بسیار از کارگران شاغل محروم ترند و بیشتر آنان در فقر و فلاکت شدید روزگار را سپری می کنند. هم چنان که در اول مه امسال با یکدیگر هم صدا بودیم، در ایجاد تشکل طبقاتیمان نیز هم سو و هم صدا شویم.

اگر فعالان توانستند با ایجاد شورایی صرف نظر از هرگونه دیدگاه با هم به امر مبارزاتی کارگران متکی باشند و در جهت تقویت آن بکوشند، چرا ما کارگران برای متشکل شدن گام بر نداریم زیر شرایط مناسب است و کارگران باید به این احساس نیاز پی ببرند و متشکل شوند.

سوسیالیست: علاوه بر جریانات راست و رفرمیست که صراحتاً سیاست طبقاتی شان در تقابل با استراتژی های سوسیالیست ها در جنبش طبقه کارگر قرار دارد و به وضوح اخلاص می کنند، و علاوه بر سرمایه داری حکومتی که از طرق مختلف قانونی و نانوشته استثمار طبقه کارگر و سودمحوری را در دستور کار روزانه خود دارد، جریانات رفرمیست و سازشکاری در جنبش طبقه کارگر نفوذ می کنند که گاه

سوسیالیست: علی رغم فشار و سرکوب های شدید، شاهد رشد و گسترش گرایش چپ و سوسیالیست در بین دانشجویان هستیم. بدون شک استراتژی دانشجویان سوسیالیست طی سال های اخیر همیشه این بوده که خود را در پیوند با جنبش طبقه کارگر تعریف کنند. با توجه به تجربیاتی که چپ دانشجویی طی سال های گذشته از سر گذرانده و با توجه به دوران مهمی که پیش روی مجموعه فعالین سوسیالیست قرار دارد، فکر می کنید مهم ترین وظایف دانشجویان سوسیالیست در پیوند با فعالین و جنبش طبقه کارگر چه می تواند باشد و چطور دانشجویان سوسیالیست می توانند در پیشبردن استراتژی سوسیالیستی در جنبش کارگری و در جنبش دانشجویی قدم موثری بردارند؟

منصور امیری: در جریان مبارزات کارگری بخش پیشرو آگاه جنبش که همیشه بیشترین آسیب ها را متحمل شده، بخش دانشجوی آن بوده است. این جنبش بعد از گذار از بحران های زیاد نظری - فکری حداقل در این دو دهه ی گذشته خود را بازیافته و هم اکنون جای خوشحالی است که همگام با جنبش کارگری سمت و سوی طبقاتی خود را یافته است. البته گرفتاری در دامن فرقه گرایی، تنها مریضی جنبش دانشجویی ما نبود، بلکه جنبش کارگری هم بسیار از این وضعیت ضررمند شد و آسیب دید. این دیدگاه غیرطبقاتی هم اکنون نیز دارد جان سخنان درمقابل گرایش چپ سوسیالیستی مقاومت می کند.

البته به مراتب ضعیف تر و شکننده تر از قبل و مضرات آن را در سال های گذشته با طعم تلخ چشیدیم، اما با وجود این مشکلات و معضلات سر راه، این جنبش سرفراز با مبارزه نظری، خود را از دامن گرایش های فرقه ای و غیر سوسیالیستی رهانید، اما هنوز هم به ناچار باید گفت با توجه به انتظاراتی که از آن می رود (به عنوان بخش پیشرو) نتوانسته است وارد جایگاه واقعی طبقاتی خودش شود. تا زمانی که این جنبش در حرکت ارگانیک و تنگاتنگ با جنبش کارگری قرار نگیرد و به نوعی در آن ادغام نشود از جایگاه وجودیش که لازم ملزوم هم هستند به دور است و فعالان این عرصه باید در میان کارگران حضور یابند با آن ها باشند و در جهت سازمانیابی کارگری بکوشند. همه می دانیم مبارزه با اتحاد و همفکری برای رسیدن به سازمانیابی قدم اول است اگر دانشجویان پیشرو سوسیالیست در این امر مهم نتوانند هم سو و هم جهت حرکت کنند، عملاً از جای گاه جنبشی اجتماعی - کارگری فاصله گرفته و علی رغم آن چه می گویند، دنباله رو جریان های شده و از ایفای نقش تاریخی خود محروم می شوند. اگر مبارزه طبقاتی به رهبری طبقه کارگر مد نظر است، باید همگی با هم متحد شده و توان و ظرفیت مبارزاتی خودمان را بالا ببریم. اگر گرایش سوسیالیستی کارگری به تواند ارتباطش را با جنبش کارگری مستحکم کند، هم توانمندی جنبش تقویت می شود و هم ضریب ایمنی این فعالان نیز گسترش می یابد. حال مقایسه کنید فعالان کارگری با دانشجویی چون در ارتباط ارگانیک با زمینه مادی خود (کارگران) نیستند، به مراتب آسیب پذیر ترند پس باید همه به این عرصه از مبارزه روی آوریم و پیوندمان را در جهت مبارزه طبقاتی برای ایجاد شکل کارگری به کارگیریم. موفق باشید و سرفراز.



ارکان دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های ایران

